

بنیاد مطالعات ایران
برنامه تاریخ شفاهی

آقای فرج اردلان

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای فرج اردلان

مصاحبه کننده: آقای دکتر سید ولی رضا نصر

واشنگتن، دی. سی.

۲۱ جولای ۱۹۸۹

فهرست مطالب مندرج در مصاحبه با آقای فرج اردلان

| <u>صفحه</u> | <u>مندرجات</u> |
|-------------|--|
| ۱ | ۱- سوابق خانوادگی، محل تولد، تحصیل |
| | ۲- دوران دبیرستان، آشنائی با دکتر سنجابی، ملی شدن صنعت نفت، فعالیت |
| ۱-۲ | در دبیرستان، سازمان جوانان حزب ایران |
| ۲-۳ | ۳- جبهه ملی، کودتای ۲۸ مرداد، فرار با سنجابی و فعالیت های مخفی |
| ۳-۴ | ۴- فعالیت جوان ها، جدائی گروه های رادیکال، اندیشه جدائی دین از مذهب |
| ۵ | ۵- ادامه فعالیت های سیاسی زیر زمینی، فشار دستگاه های امنیتی |
| ۵-۶ | ۶- چگونگی تماس گروه ها، حمله به دانشگاه در ۱۶ آذر، زندانی بودن مصدق |
| | ۷- سفر به انگلستان، فعالیت در خارج، علنی شدن فعالیت های جبهه ملی، سازمان |
| ۶ | دانشجویان در خارج از کشور |
| | ۸- فعالیت های حزب توده، کنفدراسیون دانشجویی، فعالیت های اعتراضی |
| ۷-۸ | دانشجویان، تظاهرات در برابر سفارتخانه ها |
| | ۹- فعالیت های فرهنگی، تماس گروه های دانشجویی در کشورهای اروپائی، |
| ۹ | نخستین گروه های فدراسیون های اروپا |
| ۱۰ | ۱۰- شکل گرفتن فعالیت ها، تشکیل اتحادیه ها |
| | ۱۱- سفر به آمریکا، تماس با افرادی نظیر شاهین فاطمی، سازمان دانشجویی |
| ۱۱ | آمریکا، فعالیت های فرهنگی و اجتماعی، موقعیت اردشیرزاهدی |
| | ۱۲- انجمن دانشجویان ایرانی، گسترش شعبات انجمن در آمریکا، فضای باز دوره |
| ۱۲ | امینی، کنوانسیون میشیگان |

- ۱۳- حضور زاهدی در جلسات دانشجویان، عکس العمل زاهدی، اعتراض دانشجویان ۱۳
- ۱۴- روابط عباسقلی اردلان سفیر ایران با دانشجویان ۱۴
- ۱۵- قطع رابطه با انجمن «دوستان آمریکائی خاورمیانه»، جمع آوری پول واعانه برای
ادامه فعالیت های دانشجویی ۱۵
- ۱۶- انتشار نشریات دانشجویی در آمریکا و در اروپا ۱۶
- ۱۷- بازگشت به اروپا، تماس با رهبران کنفدراسیون ۱۶-۱۷
- ۱۸- افزایش تقسیم بندیهای بعد از سال ۴۲، ادامه تماس، تشکیل جلسه
کنفدراسیون در پاریس، تعداد اعضاء ۱۷-۱۸
- ۱۹- حزب توده و جبهه ملی، آغاز جناح بندی ها، بروز اختلاف بین گروهها ۱۸-۲۱
- ۲۰- تأسیس کنفدراسیون جهانی دانشجویان بدون حزب توده، زد و خورد در جلسه ۲۲
- ۲۱- اولین هیأت مدیره کنفدراسیون در آمریکا، حادثه تیراندازی به شاه، دستگیری
نیکخواه ۲۳
- ۲۲- حزب توده علیه دکتر مصدق ۲۴
- ۲۳- انتخابات مجلس بیستم در ایران، حکومت امینی، شدت گرفتن فعالیت های
سیاسی، تظاهرات، بزرگ نشان دادن فعالیت ها در خارج ۲۵
- ۲۴- افزایش تماس بین گروهها در آمریکا و آلمان ۲۶
- ۲۵- ادامه فعالیت های حزب توده علیه کنفدراسیون، قطب زاده و شاهین فاطمی،
وضع قطب زاده، درگیری با زاهدی ۲۸-۲۹
- ۲۶- ملاقات هیأت دانشجویان ایرانی با رابرت کندی، بسته شدن دانشگاه تهران،
تظاهرات در برابر سفارت ایران در واشنگتن، مخالفت با سفر رابرت
کندی به ایران ۳۰-۳۲
- ۲۷- مسئله خبیرخان در نیویورک ۳۲-۳۶
- ۲۸- ماهیت جنبش دانشجویی ایران، رابطه حزب توده با جنبش ۳۷

- ۲۹- از هم پاشیده شدن فعالیت جبهه ملی
۳۸
- ۳۰- هدایت الله متین دفتری، صالح، صدیقی، سنجابی، بازرگان
۳۹
- ۳۱- شخصیت دکتر مصدق، تأسیس جبهه ملی سوم، شدت گرفتن رادیکالیسم،
به وجود آمدن سازمان های انقلابی
۴۰-۴۱
- ۳۲- ماجرای سیاهکل
۴۲
- ۳۳- پیدا شدن تشنج بین گروههای مذهبی و غیر مذهبی در کنفدراسیون
۴۲
- ۳۴- بازگشت به ایران قبل از انقلاب
۴۳
- ۳۵- شورای جبهه ملی در آمریکا، سفر به الجزایر، آشنائی با سازمان دانشجویان
الجزایر
۴۴-۴۵
- ۳۶- وضع کنفدراسیون، سفر شاه به آمریکا، تظاهرات گروههای مخالف شاه در
واشنگتن
۴۶
- ۳۷- بازگشت به تهران، حکومت از هاری، عدم پذیرش پیشنهاد نخست وزیری از
سوی دکتر سنجابی
۴۷-۴۸
- ۳۸- کار به عنوان مشاور سنجابی در وزارت امور خارجه، استعفا پس از انتصاب
یزدی به وزارت امور خارجه
۴۹

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با آقای فرج اردلان مصاحبه کننده سید ولی رضا ۲۱
جولای ۱۹۸۹. واشنگتن، دی. سی.

سؤال : جناب اردلان با تشکر از اینکه دعوت بنیاد را برای مصاحبه قبول کردید اجازه بدهید اول با یک
مختصری راجع به سوابق خانوادگی، تحصیلی، محل تولد اینها شروع بکنیم بفرمائید.

آقای اردلان : من از خانواده اردلان هستم در خرم رود توپسراگان. پدر و پدربزرگم، یعنی پدران من پدربزرگ و
جد من از کردستان به توپسراگان آمدند و در آنجا یک حکمرانی برای خودشان ایجاد کردند توپسراگان خرم رود
آنجا ۲۷ پارچه آبادی بود که پدرم آنجا بود و من در آنجا متولد شدم پدرم یک ملاک بود متأسفانه در دوران
خیلی جوانی کودکی پدرم را از دست دادم و عموی من سرپرستی مرا به عهده داشت من از خرم رود رفتیم
به همدان و دوران ابتدائی دوسه سال اول دبستان سه سال اول دبستان را در همدان بودم و به تهران آمدم و
در مدرسه قائم مقام تهران و بعد در مدرسه هدف دوران دبیرستان را تمام کردم و بعد در امتحاناتی که برای
اعزام به خارج می شد قبول شدم و به انگلستان آمدم. در دورانی که در تهران بودم من، یک عموی من مرا
پیش عموی دیگرم فرستاد در تهران که تحصیل بکنم و آن در آن زمان آقای دکتر سنجابی من با دکتر سنجابی
که داماد عمویم بود آشنا شدم.

سؤال : شما هنوز در این موقع در دبیرستان بودید.

آقای اردلان : تمام در دبیرستان بودم. دوران دبیرستان من یک کمی مشکل بود به این معنی که پُر از تلاطم
بود در دوران اولیه مان این دوران دبیرستان من مصادف با ملی شدن صنعت نفت بود و من در منزل دکتر
سنجابی که بودم مرکز کلیه تحولات آنروز بود ایشان در کابینه دکتر مصدق به سمت وزارت فرهنگ منصوب
شدند و بعد هم نماینده مجلس بودند از کرمانشاه و من از این زمان آشنا شدم به اصول به اصطلاح مبارزات
سیاسی یعنی نطفه مبارزات سیاسی من واقعاً در آنجا گرفته شد در سازمان ها جوانان جبهه ملی فعالیت
می کردند در ایران.

سؤال : آنوقت این توی دبیرستان فقط شما تک و توک بودید یا واقعاً تمام دبیرستان بودند.

آقای اردلان : نه، گروه نه در دوران دبیرستان فعالیت من خیلی گسترده بود هم در داخل مدرسه و هم در خارج

از مدرسه و شبها در خارج مدرسه من در گروه سازمان جوانان حزب ایران فعالیت می‌کردم بخصوص در سالهای آخر دبیرستان ولی در دوران اولیه، نه زیاد، به اصطلاح به آن معنی دوران دبستان همیشه گسترده بود همیشه مدارس تعطیل می‌شد، درست در آن بنبوحه فعالیت‌های جبهه ملی و ملی شدن صنعت نفت در ایران بود. این بود که این دوران اولیه همیشه دوران متشنجی برای من بود علت تشنجش این بود که بعد از سقوط حکومت دکتر مصدق، چون می‌خواهم خیلی تند رد بشویم از جریان، بعد از کودتای ۲۸ مرداد دکتر سنجابی که از همکاران دکتر مصدق بود فراری شد منم هم همراه دکتر سنجابی به مخفیگاه رفتم.

سؤال : باهم در یک مخفیگاه.

آقای اردلان : بله، برای اینکه آن تنها بود و من هم خیلی جوان و پُرشور و علاقمند بودم که به او صدمه‌ای وارد نشود. هر جا که او میرفت من در کنارش بودم برای اینکه مواظب کارش بودم. با این توجه به اینکه من خوب جوان بودم. می‌توانستم بیشتر بروم و برگردم از مخفیگاه و مواد غذائی تهیه کنم و با افراد در ارتباط باشم و اینها به این ترتیب دوران یعنی یکسال و نیم من...

سؤال : این مدت در تهران بودید.

آقای اردلان : در تهران بودیم مخفیگاه ما در تهران بود ولی اغلب شایع می‌کردیم در روزنامه‌ها فلان و اینها که مثلاً ما در کرمانشاه هستیم.

سؤال : شما پهلوی فامیل دکتر سنجابی بودید یا اینها سمپاتیان‌های جبهه ملی بودند.

آقای اردلان : نه، ما در جاهای مختلف بودیم یعنی بعضی از فامیل بودند و بعد هم از افراد دوستان و اینها میرفتیم و جاهایمان مرتب عوض می‌کردیم برای اینکه کسی Suspicious نباشد نسبت به، سوءظن ایجاد نشود.

سؤال : این زمانی که شروع کردید زیرزمین رفتن آیا یک Nucleus ، یک شبکه‌ای بود از جبهه ملی یا این بکلی آشفته شد.

آقای اردلان : نخیر، این گروه جوانانی بودند بنام گروه نهضت مقاومت ملی که درست شد بعد از ۲۸ مرداد من ولی در آن گروه نبودم بخاطر اینکه در ابتداء ورود با آنان نبودم ولی درارتباط با فعالیت یعنی فعالیت علنی خیلی تندی با آنها نداشتم به خاطر اینکه درمخفیگاه بودم ولی باهاشان درارتباط نزدیک بودم بعنوان عضو.

سؤال : آنوقت اینها را خود جوانان چیز کردند یا فرض کنید یکی از مهره‌های اصلی جبهه ملی کمک کرد در سازمان دادن یا. . .

آقای اردلان : بیشتر Home grown بود، این چیزی نبودش که یک سازماندهی خاصی بوده برای اینکه تمام این تشکیلات زیرنظر یعنی در آن موقع درفرماندار نظامی بود عبور و مرور خیلی کم بود محدود بودمشکل دیگری که دراین جریان وجود داشت این بود که افراد اغلب آنهایکه یک فعالیت داشتند درحالت همیشه تحت تعقیب بودند.

سؤال : این سؤال هم جالب است آقای اردلان آن موقعی که شما قبل از اینکه بروید زیرزمین و بلافاصله بعد درست آن مواقع آخر، آیا جوانها، آنها سر پُرشورتی داشتند تا رهبران جبهه ملی یعنی آیا یک ذره رادیکالتر بودند یک ذره درخواستهایشان بهتر بود.

قای اردلان : نه دراین دوره، به آن نزدیک خدمتتان میرسم دراین دوره نه، رادیکال یعنی نظرات . . .

سؤال : نظرات از بالا می‌آمد.

آقای اردلان : نظرات از بالا می‌آمد، درسالهای ۴۲ این داستان کاملاً عکسش شد یعنی درسالهای ۱۳۴۲ آن گروهی که درفعالیت یعنی در رهبری جبهه ملی بودند بیشتر متأسفانه از جمعیت Follow می‌کرد تا خودشان. خودشان چیز خاصی را ارائه نمی‌دادند، جوانها بودند که به اصطلاح شور و شوق فراوان داشتند و فشار می‌آوردند برای یک رادیکال اکشن، درحالتی که گروه رهبری جبهه ملی که از همان قدیمی افراد نزدیکان دکتر مصدق و اعضای افراد آن Nucleus جبهه ملی و بعد افرادی بودند که در فراکسیون نهضت ملی فعالیت می‌کردند درمجلس هفدهم، اینها کسانی بودند که دور هم جمع شدند و فعالیت جبهه ملی دوم

را در سالهای ۱۳۴۲ پایه‌گذاری کردند. درست در همان زمان که عرض می‌کنم فعالیت جوانها خیلی تندتر بود خیلی زیادتر بود عده زیادی از تیپ جوان که فعالیت‌های جبهه ملی را مطابق میل خودشان نمی‌دیدند و رادیکال نمی‌دیدند رفتند به گروههای رادیکال پیوستند.

سؤال : از جبهه ملی درآمدند.

آقای اردلان : از جبهه ملی جدا شدند اولین گروه رادیکالی که حالت انزوا را به خودش گرفت یعنی کنار رفت و اینها، گروههای مذهبی بودند، گروههای مذهبی به رهبری آقای مهندس بازرگان.

سؤال : این آیا تنش‌های هم وجود داشت داخل جبهه ملی سرمسئله secularism و مذهب که باعث شد که اینها اینطور تمیز بشکافند.

آقای اردلان : اوائل وضع، در این دوره بله کاملاً، یک الیمانی بودند که کاملاً معتقد به جدائی دین از مذهب بودند. آقای دکتر صدیقی، آقای دکتر سنجابی، بختیار، حضورتان عرض کنم آقای دکتر آذر، تمام این الیمان معتقد جدائی دین از مذهب بود، الیمانی بودند خیلی شدید و رادیکال در این مورد آقای مهندس بازرگان، آقای طالقانی در رهبری این گروه بودند که بهر حال جدا شدند و آقای نزیه که بعدها.

سؤال : آنوقت جناب اردلان این دهسال بین ۴۲ و ۳۲ فعالیت اساسی نبود چون شما اینطور که می‌گوئید تمام این مباحثات در آن مقطع زمانی ۴۰، ۴۲ پیش آمد.

آقای اردلان : صحبت از. ببینید، من فقط در جواب سؤال اول شما راجع به radicalisation صحبت کردیم، در این دوران چرا فعالیتها متأسفانه همش تمام زیر زمینی بود و فعالیت علنی به آن معنی وجود نداشت، گاه گذاری آگهی و اعلامیه‌ای از این سال در سالگرد کسی چیزی به آن معنی بزرگترین فعالیت‌هایی که می‌توانست در آن دوران بشود فعالیت‌هایی بود که در زمان قرارداد کنسرسیوم دوران کنسرسیوم بحث در کنسرسیوم می‌شد گاه و گذاری جبهه ملی مخفیانه اطلاعیه‌ای بنظر مردم میرساند که مثلاً این کاری را که دارند می‌کنند این معایب را دارد این مشکلات را دارد این کارها هست و بحث را تجزیه و تحلیل می‌کردند حوادث ایران و گرنه به عنوان اپوزیسیون فوق العاده قوی وجود داشته باشند، به علت فشار فوق العاده دستگاههای امنیتی امکان

پذیر نبود.

سؤال : مثلاً رهبری منسجم به آن معنی.

آقای اردلان : اصلاً به آن معنی وجود نداشت.

سؤال : آنوقت شما جوانها در آن دوره آن ده سال چه شدند.

آقای اردلان : همین فعالیت ها به این، گروهها همدیگر را می‌دیدند، افراد همدیگر را می‌دیدند، صحبت می‌کردند راجع به مسائل مختلف ولی به آن معنی یک فعالیت، مثلاً، بزرگ ترین فعالیتی که در آن جریان شد جریان شانزدهم آذر بود موقعی که آقای نیکسون می‌آمدند در ایران و رفتند توی کلاس های دانشگاه اولین داستان خونریزی بعد از ۲۸ مرداد از آنجا شروع شد که ریختند توی کلاس درس در شانزدهم آذر و سه نفر را کشتند، این سه نفر شدند Martyrs و شدند قهرمانان نهضت دانشجویی در ایران، قندچی، و شریعتی، و یکنفر دیگر.

سؤال : و خود دکتر مصدق در این مدت هیچ رهبری مستقیمی داشت.

آقای اردلان : آقای دکتر مصدق توی زندان بودند.

سؤال : ولی یعنی بصورتی که فرض کنید سرمسائلی که پیش می‌آمد هیچ نوع نظری بیرون نمیداد.

آقای اردلان : بهیچوجه دکتر مصدق در تمام مدت توی زندان بود و این سه سال اولش در زندان بود بعد هم رفت احمد آباد و به این معنی فعالیتی نمی‌کرد، آقای دکتر مصدق تنها کاری که فعالیت هائی که در این مدت داشتند اینکه گاه و گداری کسی که نامه برایشان می داشت، توسط آن آقای متین دفتری و کسانی که باهاشان در تماس بودند گاه و گداری با خارج به این معنی در حدود بسیار. برای اینکه دولت هیچ نوع فعالیتی را به ایشان نمی‌داد و ایشان در احمد آباد بودند و آخر عمرشان را هم در آنجا گذراندند.

سؤال : اجازه دید و بازدید اینها هم نبود.

آقای اردلان : نه. فقط از نزدیکان و بستگان خودشان بودند.

سؤال : آنوقت می‌رسیم شما بعد تشریف بردید به . .

آقای اردلان : من بعد آمدم به انگلستان. در انگلستان همین طور که فرمودید آن دوستان را دیدم شروع کردم به پیدا کردن دوستان و افرادی که خوب در خارج کشور، محیط فعالیتی بود، محیط آزادتری بود، ما شروع کردیم به سلسله دیدن دوستان و نزدیکان و اینها که ببینم چکار می‌توانیم بکنیم، در همین بساط بود که یک آرامش نسبی در ایران ایجاد شد.

سؤال : این چه سالی می‌شد.

آقای اردلان : سال های ۱۳۴۰، کم‌کم این فعالیت در ایران نضج می‌گرفت. جنبه ملی کم‌کم حالت اظهار وجود می‌کرد، حکومت امینی، کم‌کم مقدمه آمدن حکومت امینی بود ولی ما هنوز به اصطلاح به آن معنی هنوز وارد حکومت امینی نشده بودیم، الان صحبت می‌کنم از زمانی که توی خارج کشور چه نوع فعالیت هائی بود. توی خارج کشور فعالیت ها، فعالیت های دانشجویی بود. پس اولین فعالیت های دانشجویی توی خارج کشور از حالت صنفی شروع شد درست پترنی که سازمان های دانشجویی توی خارج از کشور داشتند ما راجع به مسائل صنفی اول صحبت می‌کنیم، مبارزه دانشجویی در اروپا از مسائل صنفی شروع میشد، بایستی آن سندیکالیزم دانشجویی چه هست، این تمام بحث اولیه بود. البته درخفا پشت همه این عرق ایران بودن دوستی ایران و فعالیت هائی راجع به مسائل ایران بود که چکار می‌توانیم بکنیم با این سازمان صنفی، یک بحث کلی شروع شد که در حدود دوسه سال تمام سازمانهای دانشجویی را دربرمی‌گرفت یک عده‌ای معتقد بودند که بایستی وارد فعالیت های شدید سیاسی شد یک عده معتقد بودند که تحیر در سندیکالیزم دانشجویی بایستی ماند. این المان معتدل و رادیکال بود.

سؤال : از همان ابتداء بود. ولی هنوز همه جنبه ملی بودند درحقیقت یعنی کمونیسم، توده‌ای اینها هنوز وارد نشده بودند.

آقای اردلان : نه قربان، اکثر افراد در خارج از کشور، حزب توده خیلی سابقه‌اش بیشتر بود علت سابقه‌اش.

سؤال : یعنی وقتی که شما انگلستان بودید همین که وارد شدید حس کردید وجودشان را.

آقای اردلان : علتش این بود که حزب توده از سال ۱۳۵۳ که دانشگاه تهران بعد از جنبش ۵۸ تعداد زیادی از رهبران حزب توده که فوق العاده فعال بودند یعنی تقریباً از بهمن ۲۷ از زمانی که به پادشاه تیراندازی کردند تعدادشان به خارج آمده بودند مثل بابک امیرخسروی و این ایمان‌ها و توی سازمان‌های بین‌المللی دانشجویی توی خارج از کشور متنفس بودند تنفذشان بیشتر از طریق سازمان‌های سیاسی بود برای اینکه سازمان‌های سیاسی مثل حزب توده، تو سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی اروپا که آن موقع قدرت فوق العاده‌ای در صحنه سیاسی اروپا داشتند اینها خیلی قوی بودند در کادر دانشجویی در سازمان‌های دانشجویی خیلی قوی بودند یعنی حسابی نفوذ داشتند.

سؤال : پس این جالب است که بعدها همیشه می‌گفتند فقط نفوذ کردند توی کنفدراسیون از طریق برلن و کنفدراسیون شعبه آلمان، پس اینطور نبود؟

آقای اردلان : نه، نبوده و آن داستان را خدمتتان عرض می‌کنم، من فقط مقدمه را خواستم، اینکه اینها سابقه کار در حزب توده حسابی سازماندهی در خارج از کشور داشت در این سازمان دانشجویی. چیزی که مانده بود این که چطور می‌تواند. ولی هنوز اکثریت را نداشتند یعنی Nucleus را داشتند. امکانات را داشتند ولی اکثریت را نداشتند. تعدادی، عرض کردم تعدادی از فعالین سازمان‌های دانشجویی در ایران سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که اینها خودشان تأسیس کرده بودند اینها آمدند توی اروپا و به همان اسم شروع کردند به فعالیت کردن، مثلاً در چکسلواکی که «اینترنشنال یونیون استودینت بود» اینها بهش می‌گفتند آی یو اس، در آی یو اس اینها کرسی ایران را گرفته بودند یعنی بنام ایران از سال ۱۹۵۳ در مجامع بین‌المللی شرکت می‌کردند. حزب توده و از امکانات تبلیغاتی آن دستگاه هم استفاده می‌کردند، حال سؤالتان اینست که امکانات تبلیغاتی این سازمان چه بود؟ امکانات تبلیغاتی سازمان خیلی ساده. یک روز که، در دستگاه آن موقع هم خیلی نسبت به افکار عمومی دنیا خیلی معتقد، خیلی حساس بود نمی‌خواست چیز بدی، یک حادثه‌ای در ایران اتفاق می‌افتاد، این سازمان دانشجویی آن موقع ۵۳ تا عضو داشت ۵۳ کشور عضو

بودند اوائل کار، در آن موقع که من صحبتش را عرض می‌کنم، ۵۸، ۶۰، اینها یک سکرتریا داشتند در چکسلواکی که Domination آن بیشتر با کمونیستها بود.

سؤال : برای مملکت

آقای اردلان : صبح می‌آمدند یک خبری بود می‌آمد سکری تریا راجع به مسئله ایران یک آگهی میداد. این اطلاعات را می فرستادند، تلکس می‌کردند یا کیبل می‌کردند به تمام پنجاه و سه کشور، به سازمان های دانشجویی این سه کشور که آنها هم همین انسجام فعالیت اینها را داشتند و این سولیداریتی که وجود داشت بین این گروهها بلافاصله در آن روز، مثلاً حداقل کاری که می شد ۵۳ تا تلگراف می فرستادند به ایران از جاهای مختلف حالا همین افراد در کشورهای خودشان راجع به مثلاً که فلان دانشجو را کشتند یا مثلاً به دانشگاه حمله کردند فلان و اینها بلافاصله یک آگهی منتشر می‌کرد و می فرستاد برای روزنامه محلش، قبل از این که شما بدانید تمام کشورهای دنیا، سازمان هایشان یک چیزی راجع به ایران داده بودند بیرون که عیناً روی رسک هرکسی که در ایران مقام نخست وزیری داشت و اینها بود وزیر خارجه که می‌کرد می رفت آنجا ۴۰ تا ۵۰ تلگراف بود حساسیت نشان می دادند، سفراء، اغلب تظاهراتی انجام می شد در مقابل سفارتخانه های ایران در این ممالک مختلف و این حساسیت را این طوری با مینی موم یعنی این اصلاً خرجی ندارد برای کسی، هیچ نوع. خوب ما به عنوان گروهها، دوستان جیبه ملی را شروع کردیم اولین پایه های سازمانی را می خواهم عرض بکنم، اولین پایه های سازمانی را می خواهم عرض بکنم، اولین پایه های سازمانی از شهرستان ها شروع شد.

سؤال : در اروپا، ولی فعلاً شما چیزی با توده های ها نداشتید.

آقای اردلان : نخیر. نخیر. الان اصلاً.

سؤال : فقط جیبه ملی بود.

آقای اردلان : بله بله، می خواهم دوستان جیبه ملی را دور هم جمع بکنیم و همین طور که عرض می کنم چون بحث راجع به سندیکالیزم دانشجویی وجود داشت. این که تعدادی اصلاً بودند که دوست نداشتند روی

فعالیت سیاسی صحبت کنند ولی دوست داشتند دوستان ایرانی خودشان را ببینند، ما گفتیم ببینید رفقا را دور هم جمع می‌کنیم و این Nucleus، چیز را قویتر می‌کنیم شما ممکن است کوچک ترین ارتباطی که با جامعه ایران یعنی جامعه جبهه ملی فعالیت جبهه ملی را نداشته باشید که اینکه سمپاتی‌زان جبهه ملی نبودید، اصولاً همه بچه‌ها که توی این فعالیت‌ها نبودند یک عده بودند یک عده نبودند، ما می‌خواستیم دور هم جمع بکنیم اول آنهایی را که می‌شناسیم و یک سابقه‌ای داشتند دور هم جمع بکنیم و دوم اینکه درکنار آنها عده زیادی می‌آمدند و اینها که آنها را باهم صحبت می‌کنیم راجع به مسائل بعضی‌ها هستند که می‌آیند و بعضی‌ها نمی‌آیند و اینها و کم کم مسائل را باهم صحبت می‌کنیم هنوز هیچ نوع فعالیت سیاسی به آن معنی نضج نگرفته بود.

سوال : شاید کارتان فرهنگی بود مثلاً عید را جشن می‌گرفتید.

آقای اردلان : عید را جشن بگیریم، دور هم جمع بشویم فلان بکنیم. کم کم این فعالیت‌ها نضج گرفت و شروع کردیم به سازماندهی، وقتی که ارتباط داشتیم مثلاً دوستی که در بیرمنگام بود یا این که من کمبریج بودم یا آن آقایی که توی آکسفورد بود، جاهای مختلف، اینها دور هم آمدیم سازمان‌های دانشجویی را بدور هم ارگانیزه کردیم شد فدراسیون مثلاً فدراسیون منچستر، فدراسیون بیرمنگام.

سوال : که اینها هرکدام به این متعلق شدند.

آقای اردلان : بله، اینها اتحادیه‌های دانشجویی بودند که بعد شد اصلاً فدراسیون آلمان، فدراسیون انگلستان ما با دوستان دیگرمان هم توی اروپا توی آلمان که خیلی فعالیتها زیاد شدید بود توی فرانسه توی وین توی سوئیس اینها به اصطلاح مرکز فعالیت بودند، با اینها تماس گرفتیم رفقا. هرکسی را که می‌شناخت، شروع کردیم به فعالیت، من در سال ۱۹۵۹ به آمریکا آمدم وقتی که آمدم آمریکا عین همان امکانات را شروع کردیم به اینجاها تشکیل دادن.

سوال : قبل از اینکه به آنجا بروید شما شرکت کردید در اولین کنگره‌های کنفدراسیون. این قبل از این بود که شما بیائید یا بعد از آن.

آقای اردلان : این هنوز ما در مرحله تشکیلاتی فدراسیون های اروپا هستیم. فدراسیون اروپا دور هم جمع شدند اولین جیزشان در سال ۱۹۶۰ بود که اولین اجتماعشان در ۱۹۶۰ بود که در این ۶۰ از اجتماع سازمانهای فدراسیون آلمان، فدراسیون انگلستان، فدراسیون سوئیس، فدراسیون فرانسه، فدراسیون ایتالیا که بعد بهش جوین کرد، تشکیل شد.

سؤال : دیگر تا به الان منتهی جنبه سیاسی پیدا کرده بود.

آقای اردلان : الان کم کم دیگر جنبه سیاسی پیدا کرده ایم. افراد مختلف به اصطلاح وقتی که بصورت فدراسیون درآمده بود گروههای مختلف با دیدهای مختلف در فعالیتهای، ولی اسماً فعلاً فعالیتها در غالب صنفی هست بیشتر، دور هم جمع می شوند همه میدانند چه می خواهند ولی ایمان، به اصطلاح عامل اساسی دور هم جمع شدن این مسائل صنفی دانشجویی است ارز به بچه ها برسانیم امکانات دیگری برای دانشجویان فراهم بکنیم، چرا یک عده ای ارز می گیرند چرا یک عده ارز نمی گیرند از این چیزها.

سؤال : ولی ابتدا به ساکن فرض کنید شما در انگلستان شروع کردید این اتحادیه ها را درست کردن، چطور شد که عین همین فعالیت در آلمان یا در فرانسه هم شروع شد این اتفاقی بود یا از شما یاد گرفتند.

آقای اردلان : نخیر اتفاقی نبود، مسئله این بود که همه یک حالتی، من که مثلاً در انگلستان بودم با دوستانم که در فرانسه درس می خواندند تماس گرفتیم که ما دنبال یک همچین فکری هستیم فلان و از این چیزها، آنها هم با سابقه فکری که ما داشتیم در آنجا همه این کارها کرده بودند. منجمله . . .

سؤال : شما از اول با همه در ارتباط هم بودید در اروپا.

آقای اردلان : بله بله برای اینکه من خوب تعداد زیادی از دوستان که در ایران فعالیت می کردیم باهم تعدادشان رفتند به انگلستان تعدادشان هم رفتند به آلمان همینطوری و آنهایی که رفته بودند هر کدامشان تعداد دیگری.

سؤال : که personal network بود از اول.

آقای اردلان : بله personal network بود و به این ترتیب اولین نطفه فدراسیون دانشجویی اروپا ریخته شد.

سؤال : این حدوداً چه سالی می‌شود.

آقای اردلان : بین سالهای ۱۹۵۷ تا سال ۱۹۶۰. در سال ۱۹۶۰ نتیجه تمام این فعالیتها بصورت اولین کنفدراسیون دانشجویی اروپا تشکیل شد. یعنی اجتماع اولیه در آنجا شروع شد.

سؤال : این همان اجتماع لوزان است.

آقای اردلان : نخیر نخیر. این اجتماع در فرانسه است.

سؤال : در فرانسه تشکیل شده بود می‌فرمودید. این درحقیقت بصورت یک . . .

آقای اردلان : معذرت می‌خواهم این در انگلستان بود این اجتماع اول در انگلستان بود.

سؤال : یعنی بصورت یک گرد همائی از تمام این ممالک.

آقای اردلان : بله، بله. من عرض کردم ۱۳۵۹ آمدم به امریکا و شروع کردم با دوستانی که در اینجا پیدا کرده بودیم منجمله آقای شاهین فاطمی که در نیویورک درس می‌خواند و دیگران این ایده را مطرح کردم.

سؤال : آنوقت شما آن سال رفته بودید به نیویورک.

آقای اردلان : من اول نیویورک بودم بعد رفتم به اوهایو. بعد آمدم به واشنگتن، اوهایو رفتم. اولین، مقارن تابستان آن سال دعوتی شده بود از البته، درهمین جا که عرض می‌کنم قبلاً سازمان دانشجویی امریکا وجود داشت. سازمان دانشجویی امریکا یک چیز فنومن قدیمی بود، یعنی این دوستانی بودند در امریکا به کمک American friends of the Middle East، این سازمان را که در حقیقت یک سازمان دولتی بود از سالهای

۵۳ پایه گزاری کرده بودند که هر سال سفارت ایران عده زیادی از بچه‌ها را دور هم جمع می‌کرد پولش و فاندش و برنامه ریزش را هم American friends of the Middle East میداد دولت ایران هم یک کمکی می‌کرد به آن داستان و هر سال می‌آمدند دور هم جمع می‌شدند، نشریه‌ای داشتند عیدها را دور هم گرم می‌گرفتند و فلان مسئله کاملاً "سوشل گورینگ" بود، در اجتماع ۱۹۶۰ که جمع شده بودند ما رفتیم در... میشیگان. آقای زاهدی آن موقع سفیر ایران بودند در امریکا، خیلی مفرور به خودش، داماد شاه شده بود بهرحال آن حالت چیز را داشت آمد و توی جلسه فکر کرد که خوب، ما هم به دوستان و رفقایمان گفته بودیم از جاهای مختلف همه آمده بودند جلسه باز بود جلسه بسته نبود.

سؤال : این گردهمایی سوشالی بود.

آقای اردلان : گردهمایی سالیانه نخیر گردهمایی مجمع Iranian Students Association's Annual meeting (مجمع سالانه انجمن دانشجویان ایرانی) بود که هر سال دور هم جمع می‌شدند ۵ نفر را به عنوان هیئت مدیره انتخاب می‌کردند بعد هم dissolve می‌کردند می‌رفتند سال دیگر دوباره باهم دور هم جمع می‌شدند. ما از سال ۵۹ تا سال ۶۰ یعنی یکسال و خورده‌ای شروع کردیم با همین کاری که توی اروپا انجام میدادیم توی امریکا هم انجام دادیم.

سؤال : در جنب اینها.

آقای اردلان : در جنب اینها، و در کنار اینها مثلاً عده زیادی، ما در سال ۶۰ وقتی رفتیم در حدود ۲۷ شعبه در امریکا داشتیم توجه می‌کنید، از رفقای خودمان، دوستان خودمان. یعنی در سراسر امریکا گروههای مختلف، افراد مختلف در اکلاهما در میشیگان، در کالیفرنیا، جنوبی، کالیفرنیا، شمالی، واشنگتن، نیوجرسی، نیویورک، بوستون و همینطور اینها دوستان خودمان را پیدا کرده بودیم با دیدهای مختلف البته جالا همینطور که می‌فرمائید به آن مرحله میرسم. دیدها بیشتر در یک جنبه ملی گرائی و جنبه ملی و اینها بود هنوز آن Factionalism (جناح گرائی) را که بعدها درباره‌اش صحبت می‌کنیم بوجود نیامده بود همه با این ایده آمده بودند که یک کاری بکنند، ما فکر می‌کردیم، محیط باز فعالیت‌های ایران هم شرایط ایران هم که دوران امینی بود یک امیدی داده بود که آن داستان کودتای ۲۸ مرداد و مسئله و اینها بکلی از بین خواهد رفت مسئله یک آزادیهای نسبی در ایران بوجود می‌آید. و همه اینها مسائلی بود که کمک می‌کرد برای اینکه

این دوستانی که به اصطلاح از ناراحتی‌های ۲۸ مرداد و فلان و اینها همه به خانه خزیده بودند بیایند برگردند به صحنه سیاست. تعداد دانشجویان روز بروز بیشتر میشد و اینها. ما که رفتیم آنجا در این Convention (کنفرانسی) که درمیشیگان بود همه تقریباً نخبه دانشجویان قدیمی و جدیدی وجود داشتند در این جلسه راجع به مسائل مختلف صحبت می‌شد و دونفر در آنجا خیلی شدید راجع به این مسائل صحبت کردند یکی مرحوم محمد نخشب بود که به اصطلاح رهبر گروه حزب مردم ایران بود.

سوال : اینها البته انتظار نبود که اصلاً این صحبت‌ها پیش بیاید.

آقای اردلان : اصلاً صحبت‌ها پیش نیامد و صحبت‌ها شدید انتقاد از اوضاع ایران بود.

سوال : جلوی زاهدی.

آقای اردلان : جلوی زاهدی، بعد رئیس جلسه آن مجمع، اولین مانوری که ما انجام دادیم این بود که رئیس جلسه را کسی انتخاب نکنیم که از خودمان باشد و ما آقای شاهین فاطمی را انتخاب کردیم به عنوان ...

سوال : شما چطور آن رأی را داشتید یعنی فقط به خاطر اینکه تعداد زیادی حاضر شدند.

آقای اردلان : بله، تعداد دوستان ما. ما Mobilize (بسیج) کردیم و همه آمدیم آنجا بعد درموقعی که رأی می‌دادند و اینها، آخر ببینید درمسائل سیاسی اینکه شما چند نفر باشید اگر ۵ نفر باشید باهم، می‌توانید یک جمعیت ۱۰۰ نفری را مجاب کنید. ما همچین شرایطی داشتیم، دوستانی که آمده بودند با یک دید باز آمده بودیم که دوستان را ببینیم می‌رویم آنجا سه و چهار روزی هستیم هم یک سفری هست. اکثراً دید خاصی نداشتند که بیایند برای آقای نصر یا برای آقای ایکس فعالیت کنند وقتی رفتیم خوب اینها دیدند حرفهائی که ما می‌زنیم بد نیست فلان است و چیز بدی نمی‌گوئیم.

سوال : بعضی هایشان شاید Tendance (تمایل) داشتند.

آقای اردلان: تاندانس داشتند که خودشان هم نمی‌دانستند، بهرحال این اولین عکس‌العمل آقای زاهدی

متأسفانه این بود که پول اینها را قطع کند.

سؤال : همین که آقای فاطمی.

آقای اردلان : بله، آقای فاطمی، ایشان اعتراض کردند و اینها آقای زاهدی هم در جلسه بودند موقعی که نخشب صحبت می‌کرد. آقای زاهدی شدید برافروخته شد و خیلی ناراحت شد از اینکه یک کسی به این جسارت می‌آید راجع به مسائل ایران صحبت می‌کند، شروع کرد به چیز کردن و اینها. فاطمی که رئیس جلسه بود جلویش را گرفت و گفت نه آقا به نوبت شما هم میرسد و هیچوقت انتظار نداشت آقای سفیر وقت بهش ندهند که صحبت کند، خوب آن حرفهایش را زد و آقای زاهدی هم آمد یک مقداری خیلی حرفهای تند زد که بچه‌ها شروع کردند به اعتراض کردن و اینها و جلسه بسیار بسیار بدی پیش آمد، این نوع کتک کاری و اینها نبود ولی کاملاً پیدا بود که روش خصمانه. آقای زاهدی قرار بود شب بمانند شب نمانند عصر، دست دوستانشان را گرفتند پا شدند رفتند و گفتند که به اینها پول ندهید. حالا Dormitory (خوابگاه) دانشگاه میشیگان با آن سازمان دانشجویی قرارداد بسته بود، فلان کرده بود و اینها ما هیچ نوع Responsibility (مسئولیتی) نداشتیم راجع به این مسئله ما همه دعوت شده بودیم، یا باز بود برای همه. درانتخاب هیئت مدیره هر ۵ نفر دوستان ما انتخاب شدند. آقای زاهدی بیشتر برایش ناراحت و ناگوار بود، بلافاصله دستور آمد که ما هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم همه پا شدند رفتند جلسه تمام شد همه رفتند به سازمان هایشان ما هم یک قطعنامه خیلی مفصلی راجع به مسائل ایران و بحث و فلان و اینها کردیم و یک نسخه اش را فرستادیم برای آقای زاهدی که البته ایشان بیشتر برافروخته بودند راجع به جریانات بعد از حکومت ۲۸ مرداد راجع به کودتا ۲۸ مرداد و راجع به حکومتی که در ایران ایجاد شده بود که پادشاه نباید، پادشاه باید سلطنت بکند نه حکومت در آنجا.

سؤال : آقای اردلان این را که خود آقای زاهدی آن موقع پدرش دست اندرکار بود این یک Provocation (تحریک) بیشنری بود یا فرقی نکرد برایشان.

آقای اردلان : نه آقای زاهدی مسئله خودش نبود آقای زاهدی داماد پادشاه بود.

سؤال : ولی اینکه پدرش برای خیلی‌ها که سمپاتی‌زان جبهه ملی بودند دقیقاً کسی بود، که . . .

آقای اردلان : نه ولی خود آقای زاهدی نقش اساسی در کودتا ۲۸ مرداد داشت .

سؤال : این را شما آن موقع می دانستید.

آقای اردلان : بله، همه می دانستند.

سؤال : این آنوقت برای شماها Provocation (تحریک) بیشتری بود تا اگر یک سفیر دیگر آنجا می بود؟

آقای اردلان : کاملاً هم همین طور بود برای این که سال گذشته اش آقای دکتر اردلان، آقای دکتر عباسقلی اردلان سفیر ایران بودند دوستان کوشش کردند از اینکه همچین کاری را در همین جا بکنند. آقای دکتر اردلان مثلاً برمی گردیم به همانجا صحبت کردید جوایتان را میدهم، درسال گذشته اش هم دوستان رفتند. در یک اجتماعی همین سازمان جلسه داشت آقای دکتر اردلان آمدند عکس شاه را گذاشته بودند توی جلسه شب قبل از جلسه دوستان گفتند بود توی جلسه گذاشته بودند این را دوستان گفتند اگر عکس پادشاه باشد ما عکس دکتر مصدق را که نخست وزیر قانونی است می خواهیم بگذاریم آنجا. دکتر اردلان با کمال ظرافت قبل از اینکه جلسه شروع بشود به مأمورین سفارت گفتش که عکس پادشاه توی جلسه سازمان دانشجویی عکس پادشاه معنی ندارد یعنی یک آتوی بزرگ سیاسی را یک آتویی را ممکن است بچه ها اذیت کنند از دست این گرفت بعد هم با personal relationship با روابط خاص خودش همین را می خواهیم ببینم چه هست همه می دانیم ما هم درد داریم، شما هم درد دارید و بصورت آخوند منشی همه را Mobilize کرد هیچ نوع کاری نتوانستند بکنند دوستانی عده زیادی از بچه ها که آمده بودند البته این اکثریت را نداشتند ولی هرکسی که می خواست کاری در اینجا بکند اینقدر محصور این فعالیت یعنی آقای دکتر اردلان شده بود که آمدند خانه هیچ کاری نکرد و هیچ نوع موفقیتی بدست نیامد درست عکسش این عمل آقای زاهدی بیشتر بچه ها را عاصی کرد، خوب متعاقب به آن دستور دادند که این پول را ندهند البته خوب دانشگاه میشیگان یک مدت ها طول کشید تا پولش را گرفت ولی بهر حال خود آن یک عاملی بود که بیشتر تحریک کننده بین بچه ها بشود که هی مرتب آگهی بدهیم که سفارت ایران هنوز پول سازمان را نداده و اینها و تمام امکانات مالی هم که در اختیار سازمان دانشجویی قبلی سفارت می گذاشت بکلی قطع شد. American Friends of the Middle East هم گفتش شما اگر بخواهید این فعالیت را به آن عنوان انجام

بدهید چون فعالیت ما یک فعالیت صنفی است و شما این بوی سیاسی میدهد، ما نمی‌توانیم کاری با شما داشته باشیم. بنابراین رابطه ما American Friends of the Middle East قطع شد. ماندیم با خودمان و هیچ نوع امکان مالی، بعد آمدیم شروع کردیم برای Fund-raising (جمع آوری اعانه) چکار بکنیم این فعالیتهای دانشجویی این چیزها. اجتماعاتی تشکیل میدادیم اینکه هرکسی مثلاً دور هم نهار جمع بشویم یا کسی نهار درست میکرد بعد Ticket بهشان می‌فروختیم اینها یا مثلاً ۲۰ دلار، ۱۵ دلار، ۳۰ دلار پول خوبی بود آن موقع این کم کم عرض می‌کنم یک بزرگترین منبع مالی برای ما جشنهای عید بود، ما در هر جشن عیدی سالی دوهزار، سه هزار دلار در هر محلی گیر می‌آوردیم. در نیویورک این کار را می‌کردیم، در واشنگتن این کار را می‌کردیم یعنی دوتا مهمانی بود یکی مهمانی سفارت بود یکی مهمانی خود بچه‌ها بود که جمع می‌کردند و ما بلیط می‌فروختیم به تعداد زیادی از بچه‌ها می‌آمدند با خانواده‌هاشان، می‌رقصیدند هیچ مسئله سیاسی و چیزی هم مطرح نبود، فقط درآمدش عیناً می‌رفت. کار دیگری که بعد کردیم این بود که دوستان، اکثراً بچه‌ها کار می‌کردند، اکثراً توی رستوران‌ها کار می‌کردند، یک شب از هفته را آنها، که ۴ و ۵ روز در هفته کار می‌کردند یا آنهایی که در ماه کار می‌کردند یک شب از هفته درآمدشان را می‌آوردند به سازمان می‌دادند، و کم کم این منبعی شد برای این که سازمان دانشجویی بتواند نشریه‌ای ایجاد بکند، اولین نشریه‌ای که، دوتا نشریه ما داشتیم آن موقع، یکی ایران آزاد بود معذرت می‌خواهم ایران نام بود که نشریه انگلیسی ما بود و دیگری ۱۶ آذر، این دو نشریه.

سؤال : اینها هر دو در آمریکا شروع شد.

آقای اردلان : هر دو در آمریکا شروع شد، بله سردبیر ایران آزاد آقای دکتر فاطمی بودند منم مدیر مسئول داخلی اش بودم، ۱۶ آذر هم همین طور. نشریه انگلیسی و فارسی اش. ما این کار فعالیت منتشر می‌کردیم اینها البته در کنار این روزنامه یک روزنامه سیاسی هم در اروپا منتشر می‌شد و آن روزنامه باختر امروز بود که به همت آقای خسرو قشقائی در مونیخ چیز می‌شد که آنهم داستان دیگری است خدمتان عرض می‌کنم. بعد از موفقیتی که ما در سازمان دانشجویی پیدا کردیم و اینها من در تابستان ۱۹۶۰ رفتم به اروپا و صحبت کردم با زعمای کنفدراسیون این سازمان دانشجویی اروپا. زعمای دانشجویی اروپا بیشتر ملیون بودند.

سؤال : کی‌ها بودند مثلاً شما باهاشان صحبت کردید.

آقای اردلان : آقای حمید عنایت، آقای دکتر پاکدامن، آقای نیکخواه، بعد در فرانسه که آمدم گروه دیگری آقای هزارخانی، اینها بیشتر جوانهایی بودند که Tendance، افرادی بودند بیشتر دوستان جامعه سوسیالیستهای اروپا بودند.

سؤال : پس یک خورده چپ تر بودند از جبهه ملی.

آقای اردلان : نخیر اینها در جبهه ملی یک سازمانی در جبهه ملی وجود داشت بنام نیروی سوم .

سؤال : بله بله مال ملکی و اینها.

آقای اردلان : اینها از بازماندگان و دوستان آقای خلیل ملکی بودند که آمده بودند توی اروپا جامعه سوسیالیست های ایرانی را در اروپا پایه گذاری کردند و با آقای خلیل ملکی هم ارتباط خیلی نزدیکی داشتند.

سؤال : ولی اینها مثلاً از کنفدراسیون امریکا حالا یکنخورده بیشتر متمایل به چپ بودند.

آقای اردلان : نه هنوز.

سؤال : هنوز باهم

آقای اردلان : عرض می کنم، تمام اینها برای این که وقتی سوسیالیست داریم صحبت می کنیم اینها، همه اینها در آن جامعه به اصطلاح جبهه ملی که به اصطلاح معرف تمام گروهها با دیدهای مختلف بود جا می گرفتند، بعد از ۴۲ است که این دیویژن ها بیشتر پیدا می شود. و مقدماتی که خوب حالا شما یک سازمانی هستید و ما هم یک سازمان بیائیم یک کنفدراسیون جهانی درست کنیم که برویم و از این پلات فرم هائی که قبلاً بهتان اشاره کردم برویم مال آی یو اس را ما بایستی

سؤال : این زمان مال اروپا پولش چطوری درمی آمد.

آقای اردلان : عیناً همین طور.

سؤال : شما آن وقت بهمدیگر چیز یاد می دادید این تکنیک در امریکا عملی بوده

آقای اردلان: بله، عیناً، عیناً.

آقای اردلان: پس سوا از سفرهایتان دائم کارسپاندنس داشتید؟

آقای اردلان : مرتب، مرتب، با دوستانمان داشتند، فعالینی که من در اروپا داشتم مرتب فعالیت می کردیم.

سؤال : مثلاً مجله و روزنامه هایتان را می فرستادید.

آقای اردلان : مجله هایمان را می فرستادیم، آنها روزنامه هایشان را برای ما می فرستادند یک همچین فعالیت نشریاتی خیلی وسیع داشتیم.

سؤال : پس قبل از مذاکرات شما دقیقاً زمینه آماده بوده به یک صورتی دفاکتو، فعالیت مشترک داشتید.

آقای اردلان : بله، بله آن وقتی که رفتم اروپا بیشتر با مرحوم عنایت که به اصطلاح دین بچه ها بود خیلی بهش احترام می گذاشتند با او صحبت کردم و یک چیزی، طرحی را امضاء کردم که در جلسه اجتماع آینده کنفدراسیون از طرف سازمان دانشجویان امریکا و سازمان چیز، مشترکاً درپاریس برگزار می شود. در ژانویه بین اول تا چهارم ژانویه ۱۹۶۱ ما رفتیم، بنده از طرف سازمان دانشجویان امریکا رفتم به این اجتماع در کنفدراسیون بود حالا، یک مشکل بزرگ ما این بود که من نماینده سازمان دانشجویان امریکا بودم یک طرحی هم در یعنی آن در سازمان دانشجویی اروپا، فدراسیون اروپا این بود که به ازاء هر ۵۰ نفر نمایندگانی که عضو، یک نماینده انتخاب می کردند، توجه می فرمائید، این یک کروشل پوینتی است دقیق که می خواهم خدمتان عرض کنم.

سؤال : یعنی ۵۰ نفر بعدی.

آقای اردلان : بله، بله، یعنی هر ۵۰ نفر شما یک نماینده می‌توانید، بفرستید یعنی شما یک رای می‌توانستید داشته باشید برای هر ۵۰ عضوی که داشتید، یعنی اگر شما در فدراسیون آلمان از یک شهری یک نفر را فرستاده بودید و این شهر مثلاً ۱۰۰ نفر عضو داشت و به ازاء هر ۵۰ نفر یک و به ازاء هر ۵۱ نفر دوم میشد این دوتا، اگر مثلاً شما ۶۰ نفر عضو داشتید دوتا رای می‌توانستید بدهید. توجه می‌کنید. از فدراسیون اروپا هرکسی "یک پروپوزشنال رپرزنته تیو" آمده بود مثلاً در شهر لوزان که مثلاً از یک نفر انتخاب شده بود چون مثلاً ۵۰ نفر مثلاً ۴۵ نفر عضو داشتند تا ۵۰ نفر یک عضو داشت مثلاً در ژنو ۲ نفر آمده بودند از بیرمنگام مثلاً، تعداد این بچه‌ها همه دور هم جمع بودند، من مشکلی که وجود داشت خوب بنده که بروم اینجا ما که نمی‌توانستیم، ۱۰۰ نفر. . . آن موقع ما آخرین آماري که داشتیم از این سازمان از این ۲۷ شعبه‌ای که در ژانویه رفتیم، نزدیک دوهزار ما عضو داشتیم در تمام امریکا در این ۲۷ شعبه عضو داشتیم که فعالیت اینها دیو (Due) می‌دادند پول می‌دادند در آخر ماه، ما عضو را کسی حساب می‌کردیم که پول به ما بدهد نه اینکه فقط بیاید توی جلسه بنشینند کسی که پول میداد عضو ما بود. دو هزار و خورده‌ای ما هم اسامی و آدرس و تلفن همه اینها را (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

سؤال : می‌فرمودید جناب اردلان.

آقای اردلان : این یک مشکلی ایجاد کرده بود. برای این که در این اجتماعی که عرض می‌کنم در. . . اولین بحرانی که شما چند بار صحبتش را کردید پیش آمد. حزب توده نیروی جالبی برای خودش آورده بود توی این جلسه، فعالیت و Factionalism که شما بارها صحبتش را کردید در اینجا شروع شد در سازمان های مختلف اروپا حزب توده که فعلاً فقط حزب توده بود، یعنی سازمان جوانان حزب توده و جبهه ملی دوگروه مختلف و سازمانهای سوسیالیستی و اینها که همه می‌گویند همه جزء آن آمبرلای جبهه ملی بودند زیر چتر جبهه ملی بودند در این جمع اجتماع شرکت کردند. حزب توده می‌خواست پلات فرمهای سیاسی که داشت در اروپا از دست ندهد مثل این جای آی یو اس که عرض کردم. ضمناً می‌خواستند که قدرت نمائی بکنند و از اینکه در امریکا فعلاً هیچ نوع نفوذی ندارند و هیچ چیز خیلی نگران بودند. افراد شروع کردند به تحریک

کردن از این که خوب موقعی که مسئله اعتبارنامه‌ها مطرح شد توده‌ای‌ها به شدت شروع کردند ناراحت شدن یعنی ناراحت به اینکه شروع کردند جلسه را بهم بزنند.

سؤال : چرا که شما اعتبارنامه‌هایتان قبول نشود؟

آقای اردلان : نخیر یکی اینکه، آنها نمی‌توانستند مال ما را قبول نکنند مال ما را قبول کرده بودند قبلاً، ما نمی‌توانستند قبول نکنند، مشکل، مشکل این بود کوشش می‌کردند از کسانی که از جاهای مختلف مثلاً از یک شهر برلن دو نفر آمده بودند هرکدامشان احساس می‌کردند که نماینده آنها یعنی دوتا سازمان مثلاً وجود داشت آنجا یکی سازمان توده‌ایها بود یکی سازمان جبهه ملی‌ها اینها آمده بودند به عنوان گروه جبهه ملی.

سؤال : توده‌ای‌ها می‌گفتند ما نماینده داریم.

آقای اردلان : آنها می‌گفتند ما نماینده هستیم، هرکدامشان در جلسات جداگانه اینها چند Case وجود داشت. هرکدامشان بعضی‌هایش را با به اصطلاح شیخ مسلکی اینها حل کردیم یک مسئله خیلی مهمش که بود مسئله برلن بود. مسئله برلن جوانی بود بنام آقای رقابی. از طرف دیگر از طرف گروه‌های چپ جوانی بود بنام آقای توکلی. اینها هر دو معتقد بودند که نماینده سازمان دانشجویان برلن هستند آقای رقابی تمایلات شدید جبهه ملی داشت آقای توکلی هم نه اینکه خیلی چپ باشد ولی چپی‌ها درمقابل این حمایتش می‌کردند. این بهانه‌ای را داد به المانهای چپی که جلسه را بهم بزنند موقعی که اعتبارنامه ایشان مطرح شد یک سؤال مطرح شد، تابحال درموقعی که اعتبارنامه‌ها مطرح می‌شد چون مسئله رأی گیری مطرح نبود اصلاً راجع به امریکا صحبتی نبود. درمورد ایشان رأی خیلی نزدیک بود، وقتی که سؤال کرد از اینکه امریکا چندتا رأی داده من گفتم که ما پنجاه، دو هزار عضو داریم به ازاء هر ۵۰ نفر من یک رأی دارم، من یک رأی می‌خواهم یعنی من ۴۰ تا رأی داشتم، آنها هم در حدود ۵۷، ۵۸ در این اجتماع شرکت داشتند، برای اینکه ما یک پارتنر بودیم درمقابل. آن موقع هم فعالیت سازمان‌های دانشجویی در امریکا خیلی شدید بود. نشریه داشت، روزنامه داشت، جلسات مختلف داشت و بعد هم این داستان Conerotation با آقای زاهدی آنجا عجیب اثر کرده بود، بعد. برای اینها خیلی بچه‌هایی که در امریکا بودند، بحالت Hero درآمده بودند. توده‌ای‌ها هم از این داستان خیلی خیلی ناراحت بودند.

سؤال : فهمیدند که دیگر اقلیت خواهند شد.

آقای اردلان : اقلیت بودند، بخصوص مسئله توکلی و رقابی که مطرح شد اینها فکر کردند که خوب الان این صحنه را هم از دست می دهند و یک رأی را هم نخواهند داشت. من خوشبختانه کاری که کردم در رأی گیری در این جریان شرکت نکردم.

سؤال : سرمسئله رقابی.

آقای اردلان : اصلاً گفتم این مسائل سازمان فدراسیون اروپا است و من شرکت نمی‌کنم ولی اینها برای عواقب کار ناراحت بودند، موقعی که رأی گذاری شد و آقای توکلی باخت، معذرت می‌خواهم موقعی که می‌خواستند این داستان را به رأی بگذارند جلسه را تنفس دادند و گفتند بنشینیم راجع به مسائل صحبت بکنیم فردا رأی گیری بکنیم. بین امشب و فردا اینها شروع کردند به چیز کردن. حسابهایشان را کردند و ارقامشان را گذاشتند بغل همدیگر دیدند که نه توی این جریان اینها بازنده اند، هیئت مدیره‌ای هم که انتخاب خواهد شد از اینها نخواهد بود و آن به اصطلاح چیزی که می‌ترسیدند از آن انجام خواهد شد. خوب، عرض می‌کنم یک (Faction) بسیار قوی بین این دو گروه در اروپا بوجود آمده بود. شب آمدند و اینها آقای رسول، حسن رسولی که اسمش یادم رفت که ایشان هم از فعالین اروپا بودند در فدراسیون انگلستان و آقای عنایت و اینها پیش من آمدند گفتند که ما می‌خواهیم اصلاً این جلسه را بهم بزنیم، و مرحوم نیکخواه، این سه نفر آمدند که این جلسه را چیز کنند بکلی و در یک اجتماع دیگر. گفتیم به هیچوجه اصلاً این مسئله مطرح نیست که ما اجتماع کنیم ما برای هدفی آمدیم اینجا و من نمی‌توانم دست خالی برگردم و این شکست بزرگی برای ما خواهد بود و این همان چیزی هست که دشمنان ما می‌خواهند که بگویند اولین اجتماعشان با شکست روبرو شد، ما نباید بگذاریم و اینها، آقائی بود بنام آقای دکتر ثابتیان که هنوز هم هستند در انگلستان، ایشان هم از اعضاء فدراسیون انگلستان بودند. ایشان بیشتر به اصطلاح مغز متفکر جناح های توده‌ای چپی بودند در انگلستان. عوامل دیگری بودند که باهاشان همکاری می‌کردند از جمله آقای مهدی تهرانی.

سؤال : خان بابا تهرانی.

آقای اردلان : آقای کورش لاشائی و تعداد زیادی از اینها، نیکخواه و اینها فعالینِ اِلْمَانهای چپ بودند در رهبری آن گروه، اینها گفتند ما می رویم بیرون و از جلسه رفتند بیرون.

سؤال : پس آنها ترجیح دادند که جلسه بهم بخورد تا اینکه شکست بخورد.

آقای اردلان : رفتند بیرون.

سؤال : ولی روی چه بهانه‌ای این کار را کردند.

آقای اردلان : بهانه به خاطر اینکه.

سؤال : ما چه می‌خواهیم که اگر به ما ندهید ما می‌رویم.

آقای اردلان : بهانه اساسیشان مسئله رأی امریکا بود. اول مسئله چیز بود دوم مسئله رأی امریکا بود، ولی مسئله‌ای که من بهش استناد می‌کردم آن چیزی بود که فدراسیون آلمان یعنی کنفدراسیون اروپا این توی اساسنامه اش بود و ما عملی نکرده بودیم که خلاف اساسنامه باشد. مطابق آن اساسنامه ما آمده بودیم و هیچ نوع اینها می‌گفتند نه این عملی نیست، گفتم این ورش هم عملی نیست که ما با این مشکلات امکانات تحصیلی ۲۰۰ نفر را برداریم بیائیم اینجا، این هم امکان ندارد برای اینکه اینها همش خرج درمی‌آید بعد هم امکانات چیز نیست امکانات مالی وجود ندارد برای این کار هر جلسه‌ای برای ما چندین هزار دلار خرج برمیدارد ما یک فِرَکْشن (Fraction) این پول را هم نداریم بنابراین نمی‌توانیم. مسئله آلمان که مطرح شد، روز بعد، رأی را آقای رقابی بُرد و آقای توکلی باخت، دوستان ما، افراد جنبه ملی ماندند توی جلسه، توده‌ای‌ها از جلسه رفتند، بیرون به این ترتیب فکر کردم که خوب جلسه را از چیز می‌اندازند، از اکثریت می‌اندازند، یعنی دوسوم می‌اندازند، متأسفانه، خوشبختانه از طرفی، در آخرین لحظه اِلْمَان هائی که میانه بودند، نه تمایلی داشتند به اینها نه به این تمایل داشتند ماندند گفتند ما چطور دست خالی برگردیم به فدراسیون های محلی خودمان، ما می‌مانیم به این ترتیب کنفدراسیون جهانی تأسیس شد.

سؤال : بدون توده‌ای ها.

آقای اردلان : بدون توده‌ای ها، این اولین اجتماع کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در اروپاست.

سؤال : و همان موقع رهبر هم برایش انتخاب کردند به عنوان اولین نفر.

آقای اردلان : اولین عرض میکنم خدمتتان، آمدند گفتند که خوب چون دیدند که صحنه مبارزاتی اروپا یک صحنه خیلی خیلی شدید خواهد بود از کسانی که خیلی توی این جریان فعالیت میکرد مرحوم شریعتی بود.

سؤال : علی شریعتی آن موقع دانشجو بود.

آقای اردلان : بله، دانشجو بود. محصل دولتی بود آقای صوراسرافیل بود و اینها کسانی بودند که خیلی فعالیت می‌کردند، عسکری بود، اینها از بچه‌هایی هستند که فعالیت خیلی چیز داشتند. آمدند گفتند که خوب مانمی‌توانیم اینجا اگرما بخواهیم اداره این سازمان را داشته باشیم، حالا توده‌ای ها رفتند. البته توی جلسه خارج از چیز که دوتا زد و خورد تن به تن انجام شد، آقای رقابی با آقای توکلی کتک مفصل زدند همدیگر را. خلاصه داستان بگذریم از اینها. ولی اولین اجتماع کنفدراسیون تشکیل شد. آمدند روز دوم برنامه و آن کارهای عمومی را انجام دادند آمدند رأی بگیرند برای چیز. بعد از جلسات مختلف توافقی نکردند به اینکه رهبری در اروپا بماند. گفتند که سازمان دانشجویان امریکا که سازمان منسجمی هست بنده را انتخاب کردند به عنوان اولین دبیر کنفدراسیون که بیایم به امریکا و ۴ نفر از همکاران خودم را انتخاب بکنم به عنوان هیئت دبیران کنفدراسیون جهانی.

سؤال : این یعنی دیگر شما رئیس کنفدراسیون شدید.

آقای اردلان : من شدم مسئول کنفدراسیون اولین اجتماع کنفدراسیون ما برگشتیم به امریکا با دوستانمان صحبت کردیم اولین هیئت مدیره سازمان مرکب بود از آقای شاهین فاطمی، آقای قطب زاده که عضو هیئت مدیره سازمان دانشجویان بود، آقای مجید تهرانیان که عضو هیئت مدیره دانشجویان بود و آقای قاسم لباسچی.

سؤال : شاهین فاطمی ولی ماند رئیس فدراسیون امریکا.

آقای اردلان : بله، بله کاری به چیز ندارد.

سؤال : و هیچکسی از اروپا نبود توی هیئت مدیره.

آقای اردلان : نخیر نخیر.

سؤال : اصلاً کاملاً رهبری . . .

آقای اردلان : کاملاً رهبری در اختیار سازمان امریکا قرار می‌گرفت. ما توی این سازمان خوب یک سال اول خیلی سازمان خیلی مشکل بود، علتش همین بود کوشش من این بود که تمام این دانشجویان را دور هم جمع بکنیم رگاردلس (Regardless) تمام چیزها، برای اینکه همیشه فکرم این بود که خارج از مسائل ایدئولوژی تنها وحدتی که می‌تواند این سازمان دانشجویی روزی نضج بگیرد روزی قدرت بگیرد اینست که همه با هم باشند، به دوستانم مرتب نامه می‌نوشتیم و اینها و من هیچ وقت مکاتبه خودم را با آن گروه دیگر قطع نکردم مرتب مثلاً با مرحوم نیکخواه تماس داشتم مرکب با فعالین آن گروه ارتباط خودم را حفظ کرده بودم و کسانی که در این میانه بودند و علاقمند رفتند به خاطر شراطی که داشتند. مثلاً وقتی که فدراسیون آلمان، انگلستان تعدادی از بچه‌هایشان رفتند تعدادشان هم ماندند مثلاً دکتر کاتوزیان از دوستان خیلی نزدیک من بود ماند که الان در لندن است، او ماند آقای نیکخواه رفت، منصوری که بعد توی حادثه تیراندازی به شاه همراه نیکخواه دستگیر شد او مثلاً ماند، تعدادشان رفتند. تعدادشان ماندند و اینها، صیرفی که باز هم توی آن حادثه بازداشت شد که از بچه‌های دانشجو بود رفت با نیکخواه تعدادی ماندند تعدادی رفتند.

سؤال : آقای اردلان به آن اختلافاتی که زمان خود دکتر مصدق بین توده‌ایها جبهه ملی‌ها پیش آمده بود هیچ توی آن کنفدراسیون نفوذ کرد یا شما . . .

آقای اردلان : کاملاً نخیر کاملاً نمودار بود. بعلت اینکه ما . . .

سؤال : یعنی عدم اعتماد.

آقای اردلان : کاملاً همین بود بخاطر اینکه فکر می‌کردیم یکی از عوامل بزرگی که حزب توده در ایران .

سؤال : سقوط دکتر مصدق به مسئولیت آنها بود.

آقای اردلان : بله. مصدق تمام چوبهای توده‌ایها را خورد و کوچکترین نفعی از ایشان نبرد، چوبهایش این بود که در صحنه بین المللی به عنوان حامی کمونیسم مشهور شد در حالی که در داخل ایران عوامل کمونیست و عوامل چیز بدستور مسکو تماماً درمورد دکتر مصدق جز خرابکاری هیچ کاری نکردند. اتحاد جماهیر شوروی هم در آن زمان کوچکترین کمکی به مسئله ملی شدن صنعت نفت ایران نکرد حتی طلاهای ایران را که بود بعدها به حکومت کودتا داد یعنی به حکومت دکتر مصدق آن پول را نداد در زمانی که دکتر مصدق بالاترین نیاز را یکی از عوامل بزرگ حکومت مصدق ضعف مالی و مشکلات اقتصادی بود که او را به زانو درآورد.

سؤال : خوب می‌فرمودید که راجع به سال اول می‌گفتید که مشکل بود اینها را منسجم کردید.

آقای اردلان : مشکل این بود که فقط . . . و همه وقتی که این کار شد با یک حالت Suspicious نگاه می‌کردند به ما و خیلی ناراحت بودند از این جریان، خوب همراه این چیز ما دوبرنامه کلی را.

سؤال : یک نکته را بین صحبتتان الان تماسان با رهبران سیاسی در ایران چه بود. فرض کنید که آقای سنجابی که خودتان شخصاً می‌شناختید، هیچ تماسی داشتید.

آقای اردلان : بله، بله. در این مورد.

سؤال : ایشان نظر می‌دادند که شما چه بکنید چه نکنید.

آقای اردلان : نه، نه. راجع به اینکه ما چکار بکنیم ما کاملاً توی سازمان خارج از کشور کاملاً. . .

سؤال : یعنی منظورم اینست که Suggestion بدهند ما یک همچین ساپورتی، کمکی می‌کنیم، چه نوع رابطه‌ای باهاش داشتید.

آقای اردلان : رابطه مان این بود که در این سال که الان صحبت می‌کنم از جمله فعالیت هائی که ما داشتیم این بود که درست در ایران هم در این سال ایران داغ فعالیت های سیاسی بود و انتخابات مجلس بیستم بود مجلس را یکبار منحل کرده بودند داستانی بود، الان حکومت امینی بود و فعالیت خیلی داغ و شدید بود، فعالیتی که ما توی خارج از کشور داشتیم این بود که مرتب گروهها، افراد سیاسی و رهبران جبهه ملی را در ایران می‌گرفتند چون فعالیت یک کمی علنی شده بود، مثلاً آن میتینگ بزرگ میدان جلالیه بود، ما اینها را اگرانديسمان می‌کردیم، اینها را منتشر می‌کردیم توی خارج از کشور، هر نوع فعالیتی در داخل کشور میشد و اینها، مرتب در سفارتخانه‌ها فعالیت می‌کردیم، تظاهرات می‌کردیم و کوشش می‌کردیم توی بنرمان حالتی داشته باشیم که این وحدت را بتوانیم حفظ کنیم وقتی برای مثلاً صحبت از اینکه آزادی جبهه ملی بود، گفتیم آزادیان زندانیان سیاسی بطورکلی که مثلاً اگر ۴ تا توده‌ای هم تویش بودند در آنجا مطرح بشود. این نوع فعالیت ها وجود داشت در تمام سال ۱۹۶۱ و خیلی خیلی برایمان مشکل بود، درس بخوانیم هم اینکه فعالیت های خودمان را انجام بدهیم اینها و نتیجه این فعالیت ها، آها در آخر تابستان ۱۹۶۱ دوباره سازمان دانشجویان امریکا تشکیل جلسه داد دوباره هیئت مدیره جدید انتخاب کرد. همان دوستان ما دوباره انتخاب شدند با یکی دوتا تغییر کوچلو، ولی دوباره همان همان بود یعنی ادامه همان. در این دوره کم کم فعالیت عوامل چپ هم در اینجا شروع شد.

سؤال : در امریکا، این اتفاقی بود یا توده‌ای ها بعد از آن شکست چند نفر فرستاده بودند.

آقای اردلان : کاملاً متوجه شده بودند در اینجا فعالیت بکنند، المانهای چپ در اینجا شروع کردند به فعالیت کردن و گروههایی که آمده بودند کم کم توی سازمان ها رخنه بکنند و زمزمه یک نوع فعالیت ها و اینها شروع شده بود. مقدار زیادی از اینها جنبه انتلکتوئیلزم (intellectualisme) هم داشت یعنی واقعاً یارو چپ نبود فقط چپ بود برای اینکه می‌خواست در مقابل یکی دیگر عرض اندامی بود بکنند، راجع به مارکس صحبت بکنند، نمی‌دانم راجع به

سؤال : شیک بود دقیقاً.

آقای اردلان : شیک بود، اصلاً شیک بود به علت شیک بودنش اینها مسائل را راه انداخته بودند و خوب این در دومین نشست سازمان دانشجویان ایران، امریکائی بعد از اینکه این داستان برگشته بود مطرح شد ولی نه بحالت حادی، توجه می‌کنید، آقائی بود بنام دکترطاهری در لوس انجلس که هنوز هم هست، مثلاً آن به اصطلاح گروه رهبری، آقائی بود بنام آقای کسروی، اینها گروههای چپ اینها، مجید تهرانیان از آن طرف بعد فرهاد اردلان از نیویورک و آقای منوچهر پروین از نیویورک، دوست عزیزمان مشترک مان آقای هرمز حکمت در نیویورک.

سؤال : اینها همه چپ بودند.

آقای اردلان : اینها چپ میزدند ولی چپ نبودند، شیک بود لغت قشنگی بود، شروع کردند آقای فیروز پرتوی اینها. بعد در دومین اجتماع سازمان دانشجویان امریکا باز همین طور که عرض کردم خدمتتان، دوستان ما دوباره انتخاب شدند. آقای مجید تهرانیان که از آن . . . برد و فعالیت همین طور ادامه داشت. شعار تازه‌ای مسئله confrontation خیلی شدیدی در داخل نبود ولی زمزمه فعالیت های دانشجویی در اینجا از طرف المانیهای چپ شروع شد. ما دعوت، همین طور که عرض کردم برای دعوت وحدت عمومی، دعوتی کردیم از دوستانی که از کنفدراسیون رفته بودند بیرون برگردند به کنفدراسیون. در این فاصله من توانستم تعداد زیادی از این بچه ها را از این فدراسیونها را برگردانم. آنها هم و دعوتی کردیم، این بار مهمان سازمان، سازمان لوزان بود. سازمان لوزان دوستی داشتیم بنام آقای علی شاکری که آقای دکتر سیاسی اینها مسئولین سازمان دانشجویان ایرانی در سوئیس بودند و آنها دعوت کردند گفتند که ما . . .

سؤال : این دومین اجتماع جهانی.

آقای اردلان : بله، دومین اجتماعی و من بهشان گفته بودم که من خوشبختانه خواهش می‌کنم اینقدر جا آن محل بگیری که ما بتوانیم تمام دوستان خودمان را از آنجا دعوت بکنیم، دعوتی که من فرستاده بودم برای دومین جلسه دوباره این بود که تمام بچه‌ها باید بیایند تمام رفقا باید بیایند تمام چپی ها که رفته بودند

بیایند بیرون. بنابراین کوشش می‌کردم از این‌که کانفرانتیشن را هرچقدر هست کم بکنیم. آقای نیکخواه در همان زمان، یعنی چهار روز قبل از این‌که جلسه ما تشکیل بشود آنها هم دعوتی کرده بودند در آلمان برای اجتماع گروه خودشان، یعنی گروهی که بچه‌هایی که دور هم از آن کنفرانس رفته بودند بیرون، و دعوت عمومی کرده بودند از دیگران که نروید آنجا بیایید اینجا Architect این جریان هم آقای ثابتیان و آقای نیکخواه والسلام. در این جریان مرحوم عنایت شدید مخالفت کرده بود، او می‌گفت برویم آنجا یعنی بیاییم همه باهم یکی بشویم. جلسه آنها که تشکیل شد با عدم موفقیت روبرو شد، یعنی اینها نه تنها نتوانستند هیچ فدراسیون جدیدی را به خود به پیوندند تعدادی از بچه‌هایی که از سال گذشته از جلسه رفته بودند بیرون هم حتی حاضر نشدند دعوتشان را قبول نکنند داستان این‌که جلسه‌ای که قرار بود چهار روز طول بکشد یک روزه تمام شد. چون دعوتشان outstanding بود همه آمدند آنجا، با من تماس گرفتند و فلان از اینها که می‌توانیم بیاییم گفتم بیایید، این سازمان متعلق به یک گروه، سازمان شخص خاصی نیست و همه شما خوش آمدید. سازمان لوزان و کنفرانس لوزان وقتی که تشکیل شد تمام سازمان‌های دانشجویی اروپا را در بر می‌گرفت و بهش می‌گفتند سازمان وحدت، بگذریم حالا که سازمان امنیت فعالیتش را گسترش می‌داد توی اروپا خیلی از این داستان‌ها ناراحت بود از اینکه ما توانستیم با این مینی شوم امکانات یک همچنین امکانات خیلی محدود یک همچنین جلسه خیلی موفقیت آمیز داشته باشیم.

سؤال : این اولین دفعه‌ای بود که واکنش اصلی نشان می‌داد به شما؟

آقای اردلان : این اولین باری بود، یک روز صبح که جلسه بود درست اول ژانویه بود دیدیم که روزنامه مردم که هنوز هم خیس بود برداشته بودند آورده بودند اینجا یک تیکه‌اش را کنده بودند یک تیکه‌اش را چاپ کرده بودند یک چیزی را که ما دوتا مردم را داشتیم یک مردم داشته بودیم شدید به ما فحش داده بودند.

سؤال : این روزنامه مردم مال کی بود؟

آقای اردلان : مردم حزب توده، سازمان امنیت آمده بود یک تیکه‌اش را بریده بود یک تیکه مربوط به یک خبری بود عیناً یک چیز دیگر برداشته بودند با همان حروف کوچک کرده بودند عیناً چسبانده بودند دوباره ری پرینت کرده بودند پخش کردند توی جلسه که . . .

سؤال : بین شماها ایجاد . . .

آقای اردلان : بین تمام سازمان ها، حالا دیدند که تمام آمدند، حزب توده که سازمان سیا عوامل خودش را فرج اردلان را فرستاده به امریکا به کنفدراسیون و برحذر باشید از این جانی خائن و فلان و از این چیزها، تمام بچه‌هایی که به اصطلاح آن چپی‌ها چیز همه خیلی ناراحت از این جریان که این چه هست و فلان و اینها من بعد متوجه شدم مقدار زیادی پخش شده بود و اینها که این کار سازمان امنیت بود. گذشت، زیاد تأثیری هم نداشت، اثری هم در آن جریان نداشت، البته خوب حالا پخش شده بود بهمه جا. جلسه باموفقیت کامل انجام شد تمام دوستانی که آمده بودند یکی یکی شروع کردند تجلیل کردن از کاری که ما درسال گذشته کرده بودیم از فعالیت های ما و اینها و اینقدر این داستان را . . . که چون شما کار خوبی کردید درسال گذشته دوباره ما شما را انتخاب می‌کنیم عیناً به، دراین سال که من رفتم من تنها نبودم آقائی بود بنام آقای حسن لباسچی و آقای علی برزگر ما سه نفری رفتیم به این جلسه که Tendance هردوی اینها هم از دوستان ما از افراد جبهه ملی بودند، آقای برزگر یک خورده شدید Tendance مذهبی داشت، دراین اجتماع، مهم ترین عاملی که از مسئله وحدت مطرح شد دونفر از دانشگاه تهران برای اولین بار دراین جلسه شرکت کردند وپيامی از دانشگاه تهران باخودشان آوردند. این دونفر یکی جوانی بود بنام آقای جزایری که من دیگر راجع بهش چیزی نشنیدم و یکی آقای محمد توسلی که بعدها.

سؤال : همان قرم و خویش یزیدی بود.

آقای اردلان : بله، بله ایشان از طرف دانشگاه تهران آمدند و اینها نامه‌ای از سازمان دانشجویان دانشگاه تهران باخودشان آورده بودند به انضمام یک پیام خیلی مفصلی که ما به شما درود می‌گوئیم به شما می‌پیوندیم. مهمترین حادثه‌ای که درسال گذشته اتفاق افتاد که باز نیاز به گفتن دارد دراینجا مسئله آقای قطب زاده و آقای فاطمی است. این دو جوان هر دو دانشجویهای، یکیشان دانشجوی فوق العاده خوب درجه، یک آن یکی که زیاد تعریف نداشت فاطمی فوق العاده دانشمندی خوبی داشت و دانشجوی دوره، برای مسترش، (Master) کار می‌کرد در دانشگاه نیویورک بسیار شاگرد خوبی بود، scholarship کامل داشت. آقای زاهدی پاسپورتش را تمدید نمی‌کرد، هیچ دلیلی هم وجود نداشت، این اولین باری بود که پاسپورت یک دانشجویی را دولت دستور داده بود که تمدید نکنند، تمدید نکردند و این خودش عامل فعالیت یک دانشجویی بود.

سؤال : "کازسلب" شد.

آقای اردلان : بله، مسئله دیگر مسئله آقای قطب زاده بود، مشکل قطب زاده این بود که در دانشگاه جورج تاون درس می‌خواند ما هردو باهم شروع کردیم ولی متأسفانه قطب زاده اهل درس و اینها نبود و مرتب در Probation بود، وضع درسی‌اش خیلی بد بود و این بهانه‌ای داده بود در دست آقای زاهدی که پاسپورت ایشان را تمدید نکند. قطب زاده هم آدم بسیار گستاخی بود و اجی تاتور درجه ۱، فوق العاده کوشش می‌کرد و خیلی هم دوست داشت که مطرح باشد همیشه، عدم تمدید گذرنامه از جانب آقای زاهدی موجب شد این دو همیشه، یعنی در سازمان های دانشجویی مطرح بشوند به عنوان دو تا، تظاهرات در دانشگاههای اروپا انجام شد و در تمام سفارتخانه‌ها که ما درخواست تمدید می‌کنیم، این درست در زمان حکومت امینی بود.

سؤال : آنوقت این صحیح بود که یک موقع هم قطب زاده صندلی پرت کرده بود که . . .

آقای اردلان : آن شب عید سال بعد بود. این اصلاً ارتباطی با آن نداشت این موقعی بود که تمدید نکردند ولی اینجا هم خدمتتان عرض بکنم که آقای قطب زاده درست است که شاگرد خیلی خوبی نبود، ولی هیچوقت دانشگاه جرج تاون بیرونش نکرد که وسیله‌ای به آقای زاهدی بدهد که چون دانشجوی درس نمی‌خواند و دانشگاه هم بیرونش کرده پس من پاسپورتش را تمدید نمی‌کنم، همچنین خبرهایی نبود. فقط به فقط وسیله بود. یک داستانی هم که به اینها خیلی خیلی کمک کرد مسئله را چون تمدید نمی‌کرد در نتیجه وضعشان از نظر Immigration خراب بود، ولی عاملی که کمک کرد به این چیز مصاحبه‌ای بود که آقای شاپوریان کرد.

سؤال : کدام شاپوریان؟

آقای اردلان : آقای شاپوریان وابسته مطبوعاتی سفارت ایران بود در واشنگتن. آقای شاپوریان نطقی کرد گفتش قطب زاده و چیز هردو محکوم به اعدام شدند اگر برگردند به ایران و اینها را خواستند اینها بایستی به نام خائن محاکمه بشوند و فلان و فلان و این بلافاصله به این دو جوان بهانه‌ای داد که به عنوان

اینکه اینها جانشان درخطر است بروند به Immigration و Immigration مسئله، اگر مسئله عدم تمدید پاسپورتشان را پی گیری نکند و اینها همیشه در یک مسئله Voluntary departure مانند سالهای سالیان، و هیچ مسئله ای بدون پاسپورت بودند که تا بعدها قطب زاده رفت وفاطمی هم کارش درست شد.

سؤال : و این درچه زمانی بود که اینها با رابرت کندی ملاقات کردند.

آقای اردلان : رابرت کندی ما یک هیئتی.

سؤال : شما هم بودید درآن جلسه.

آقای اردلان : بله من هم درآن جلسه بودم.

سؤال : درهمین حول و حوش بود.

آقای اردلان : این سال دو بود درست مقارن همین جریانها بود که فعالیتی در دانشگاه، این درفوریه ۱۹۶۲ بود. آقای رابرت کندی . . .

سؤال : این چطور پیش آمد اصلاً یک همچین چیزی.

آقای اردلان : دانشگاه تهران را بستند، آقای دکتر فرهاد بعنوان رئیس دانشگاه تهران استعفا داد، پاراتروپ ریخت توی دانشگاه، دانشگاه را گرفتند. بعد از گرفتن دانشگاه خوب این بهانه ای بدست ما بود که برویم جلو. تعدادی زیادی از سران جبهه ملی را بازداشت کردند ما رفتیم جلوی سفارت تظاهرات خیلی مفصلی جلوی سفارت ایران در واشنگتن کردیم، بعد از آنجا رفتیم گفتیم می خواهیم راه برویم توی خیابان، از آنجا رفتیم دراین فاصله شنیده بودیم یعنی دو سه روز قبلش شنیده بودیم و توی روزنامه خوانده بودیم آقای رابرت کندی دارد مقدمات سفرش را به ایران فراهم می کند می خواهد برود به ایران می خواهد برود به تایلند و آنورها ۴۸ ساعت مثل اینکه درتهران قرار بود بماند. گفتیم خوب حالا که این است یک petition قبلاً تهیه کرده بودیم که رفتن شما به ایران فقط موجب تقویت این سیستم است و اگر هم حالا می خواهید بروید به

ایران ما بهتان می‌گوئیم بروید به کجا بروید به کجا بروید اینها را ببینید تا یک صحنه خوبی از داخل ایران ببینید وگرنه رفتن شما و دیدار شما از زمامداران ایران دلیل تقویت شما از این اوضاعی است که در ایران هست که مردم بیگناه را به زندان میریزند، دانشگاه را بستند، تعداد زیادی از . . . الان رئیس دانشگاه تهران استعفا کرده و اینها، آنجا تصمیم گرفتیم بعد از پایان تظاهرات مان در چیز برویم به جاستیس دیپارتمنت و در آنجا کندهی را ببینیم. هیچ نوع قرار قبلی هم نداشتیم. جاستیس دیپارتمنت را شروع کردیم به چیز کردن، پیکت کردن، در این فاصله آقای رابرت کندهی اتومبیلش آمد و گفتش چرا اینجا بیا برویم اطاقمان . ما هم در این فاصله در حدود ۵۰، پنجاه و چند نفر بودیم همه رفتیم بالا، رفتیم، توی اطاقشان درب را باز کرد و خوب چرا شما آنجا چرا اینجا نبودید چرا قبلاً تلفن نکردید خیلی. . .

سؤال : خیلی شارت بود.

آقای اردلان : بله، خیلی شارتا که چرا آمدید اینجا ما هم گفتیم یکی از دوستان ما شروع کرد به صحبت کردن از اینکه ما آمدیم اینجا به خاطر اینکه شرایط داخلی ایران اینطور اینطور است و ما از شما می‌خواهیم که از سفرتان به ایران خودداری نکنید برای اینکه رژیم ایران سفر شما را بمنظور تقویت خودش احساس می‌کند و این امر وضعه گذاری شما بر اعمالی که در ایران هست. ما می‌خواهیم که این افراد آزاد بشوند این افراد این کار را بشوند این و این و اینها به اضافه اینکه دوستان ما در مشکلات چیز هستند مسئله پاسپورتها را مطرح کردیم، بعد گفتش که من راجع به این مسئله مطالعه می‌کنم و الان هم می‌روم پیش پرزیدنت و راجع به این مسئله صحبت می‌کنم ببینم چه هست شما فردا عصر چند نفر از دوستانتان بیایند اینجا من بهتان بگویم که. . .

سؤال : چه شد نتیجه.

آقای اردلان : روز بعدش من و دکتر شاهین فاطمی و سه نفر دیگر از دوستانمان بلند شدیم رفتیم دفتر رابرت کندهی و آن بما گفتش که ما تصمیم گرفتیم از اینکه از سفر ایران خودداری نکنم خیلی Brief و خیلی کوتاه و این مسئله هم فردا در روزنامه خواهید دید. یا امشب در روزنامه خواهید دید. یک همچین چیزی، آمدیم به منزل و خوب روزنامه واشنگتن پست هم فردا سفر رابرت کندهی را اعلام کرد و خوب این خیلی برای رژیم ناراحت کننده بود برای اینکه قبلاً. . .

سؤال : از اینکه یک عده از دانشجو بتواند یک همچین کاری بکنند.

آقای اردلان : خیلی برایشان ناگوار بود، خیلی ناراحت کننده.

سؤال : آنوقت توی مورال کنفدراسیون تأثیر فوق العاده داشت.

آقای اردلان : فوق العاده داشت خوب این داستان همانطور که ادامه پیدا کرد تا داستان . . .

سؤال : آنوقت از آن زمان شما یک رابطه خاص پیدا کردید با رابرت کندی یا این فقط یک واقعه .

آقای اردلان : نه نه .

سؤال : هیچ رابطه ای نبود.

آقای اردلان : نه به این معنی که رابطه نبود، من فقط تنها رابطه دیگر داشتیم مسئله خیبرخان را می بینیم
نمیدانم شما راجع بهش میدانید یا نه.

سؤال : جسته و گریخته بله.

آقای اردلان : مسئله خیبرخان بود یک ایرانی بود که در نیویورک اول با من تماس گرفتند از دوستانمان که
یک همچین مردی هست که این ادعا می کند که این تعداد زیادی مدرک از خانواده سلطنتی ایران دارد و
می آید به واشنگتن و می خواهد آنرا ببرد به جاستیس دیپارتمنت اینها را می خواهد به روزنامه ها بدهد
مصاحبه مطبوعاتی می خواهد تشکیل بدهد و اینها تو می توانی از نظر مصاحبه مطبوعاتی اگر می توانی
بهش کمک کن. من گفتم خوب، من اول باید چیزها را ببینم بیخودی اسم خودم با سازمان و فلان از اینها را
خراب نمی کنم من اول باید چیزها را ببینم آنوقت. چیزهایی که به من نشان داد، خیلی هم آدمی که اگر
بخواهید راجع به کاراکترش را هم بدانی بگویم بسیار آدم اصلاً خیلی آدم شیکی بود یعنی شیک. یک خانمی

داشت خانم کهنسال.

سؤال : این اصلاً سابقه اش چه بود اسمش هم هر روزی نبود

آقای اردلان : این خودش ادعا می کرد از رهبران ایل بختیاری بود که بنده خوب تا آشنائی که با ایل بختیاری دوستان بختیاری داشتیم اینها ، اینها اصلاً داخل آدم هم نمی دانستند.

سؤال : ولی بختیاری بود.

آقای اردلان : می گفت بختیاریم من اصلاً چیزی نداشتم بسیار بسیار آدم شیکی بود یعنی پول فوق العاده زیادی در اختیارش بود حالا این پولها را از کجا آورده بود من نمیدانم، سفرهایش خیلی های کلاس بود یعنی اصلاً یک نمونه اش را برایتان بگویم وقتی می آمد به واشنگتن می آمد توی یک هتل پلازا بود در دویان سیرکل معمولاً اقامت می کرد دوتا سوئیت می گرفت که این سوئیت واقعاً یک اطاقش پُر از چمدان بود مثل برای یک سفر دو روزه ۲۰ تا کفش با خودش می آورد، وقتی با شما صحبت می کرد همینطور این جوری دست به پایش نگاه می کرد بعد مثلاً ۵ دقیقه بعد میرفت جورابش را عوض می کرد کفشش را عوض می کرد دوباره می آمد شما احساس می کردید یک همچین چیزی، بعد نمیدانم میرفت کراواتش را عوض می کرد برای هرکاری می خواست، این یکی از کاراکترهای خاص خودش بود، ولی در مورد مدارکش که شروع کردند صحبت کردن یک مقداری زیراکس کپی را آن موقع به من نشان داد که اینها چیزند و اینها که اینها مدارکی است که شاه به این گفته پول بدهند و دربار یعنی حساب Pahlavi Foundation که آن موقع وجود داشت به اینها به این پول داده بود و به افراد مختلف پول داده برای . . .

سؤال : برای چه کاری یعنی تهمتش به دستگاه چه بود که دستگاه چه کرده.

آقای اردلان : پول داده مثلاً به بعضی از بزرگترین چیزش این بوده به تعداد سناتورهای امریکائی پول داده به کانگراس من های امریکائی پول داده و بعضی از رجال ایرانی پول دادند مثلاً. پولهایی که . . .

سؤال : پولهای حق و حساب داده .

آقای اردلان : پولهای حق و حساب و به اضافه این بود که برای کارهایی ۲۸ مرداد انجام شده و اینها مثلاً چک داده بود برای دومیلیون دلار برای علی امینی نمیدانم سه میلیون دلار برای . . . یک میلیون دلار مثلاً برای برای زاهدی که ارقامش را الان درست یادم هست، ولی خیلی خیلی مفصل تمام این چیزهایی بود چکهائی را که بنام افراد مختلف بود چکهائی مثلاً بنام ثریا در آن موقع.

سؤال : اینها را نمی‌گفت از کجا این اسناد بدست این رسیده.

آقای اردلان : خودش ادعا می‌کرد از نزدیکان دربار بود تمام اینها مورد تراست شاه بوده و اینها و بعد هم خلاصه کلامش این بود که مثلاً با شاه رابطه‌اش بهم خورده و اینها را در اختیارش گذاشته آنها هم کوشش می‌کنند از اینکه مدارک را بگیرند من بعد، شماره‌های بانکی، من حقیقت در اولین دیدارش از رفتارش و کردارش و چیزش بسیار بسیار دلگیرشدم یعنی خوشم نیامد از کارش، ولی دوستان ادعا می‌کردند که خوب این مسئله تبلیغاتی است و باید ازش استفاده کرد و اینها ولی گفتم هیچ نوع Association ما با این بنظر من یک کرایم است چون ما نمی‌دانیم راجع به اینکه چه هست این کار خودش را می‌کند و هیچ نیازی به ما ندارد این کار خودش را می‌خواهد بکند و یک عده‌ای هم دنبال این هستند که ما نمی‌دانیم کی‌ها هستند بنابراین خودمان نباید Associate بکنیم با یک چیزی که . . .

سؤال : نمیدانید بازتابش چه می‌شود.

آقای اردلان : بازتابش چه هست، یک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد در همان هتل پلازا، از کسانی دعوت کرده از من هم دعوت کرده بود که کمکش بکنم ما هم درکنار برای گرفتن محل و دعوت خبرنگاران و تلفن کردن به اینها ولی نه بنام کنفدراسیون و نه بنام چیز، فقط به عنوان یک کسی که دارد کمک می‌کند والسلام. رفتیم آن گوشه نشستیم نه کاری به چیزی نداشتیم تمام این کار را خود هتل اینها می‌کرد آمدند شروع کردند به سؤال کردن ازش، و واقعاً پدرش را درآوردند.

سؤال : نمی‌توانست جواب بدهد.

آقای اردلان : جواب نمی‌توانست بدهد، یک مقدمه‌ای را برایش نوشته بودند آنرا خواند، در جواب سؤال هیچ نوع توانائی چیزی نداشت بعد گفتش این مطالب را من با جاستیس دیپارتمنت و اینها فردا مطرح می‌کنم. دو روز بعدش از من خواست که باهاش بروم جاستیس دیپارتمنت آقائی بود بنام آقای کوستن باخ اگر اشتباه نکنم، اینکه این معاون آقای رابرت کندی بود که بعدها معاون State Department هم شده بود این از من خواستش که باهاش باشم، من تمام روز در دو روز با تعدادی از این Lawyer های جاستیس دیپارتمنت با آقای خیبرخان و آن خانمش، خانمش که چه عرض کنم خانم کوچان در جاستیس دیپارتمنت بودیم دنبال این کارها و مدارک و اینها قشنگ همه اینها را دیده بودند اینها را دیدند هی هم سؤالات می‌کردند اینهم هی می‌گفت و توضیحات میداد و اینها خلاصه دو روز این جریان طول کشید، مشکل اساسی که وجود داشت این بود که ایشان عده زیادی از امریکا را متهم می‌کردند به دزدی یعنی به رشوه گرفتن. آقای راکفلر، تعدادی از سناتورها gift هائی که به اینها دادند پولهای که اینها دادند که این واترگیت و نمی‌دانم . . .

سؤال : هیچی نبود.

آقای اردلان : اینها اصلاً هیچ نبود اگر حقیقت داشت ولی حقیقتی وجود نداشت برای اینکه این چکها هم‌اش تایپ شده بود هیچ نوع خطی وجود نداشت.

سؤال : امضاءها چطور؟

آقای اردلان : امضاءها بود یک چیزهائی هست ولی کی امضاء کرده بود و اینها را کسی نمی‌توانست چیز بکند، این همین داستان ادامه پیدا کرد و اینها فقط تنها چیزی که معلوم بود یک صفحه‌ای از یک حساب Foundation بود که تعداد زیادی رقم مثل آخرماه که حساب بانکی برایتان می‌آمد که مثلاً اینقدر پول اند اینها این را داد به خبرنگاران که روزنامه "نیشن" Nation Magazine در آن موقع اینها را منتشر کرد بصورت، آلفرد کوک، این را بصورت یک داستان خیلی مفصلی درآورد آنهم عاشق این چیزها بود، منتشر کرد و اینها که بعد آن شد دیگر دست بدست گشت ترجمه شد و فلان و اینها همه جا از این صحبت میشد. تنها صحبت از این بود کندی با شما تماس گرفت فقط بعد از این روز چیز آقای کوستن باخ تلفن کرد به من که من می‌خواهم شما را ببینم من رفتم پیشش گفتش که من فقط یک چیزی به شما بگویم، آنچه را که ما

راجع به این جریان دیدیم اینها این بسیار بسیار چیز بدی است هیچ نوع حقیقتی تویش نیست، حالا دیگر توی روزنامه ها هم درز کرده بود و اینها ولی ما می خواهیم که، اگر مسئله مربوط به خود شما است ولی من کوچکترین چیزی را در اینها نمی بینم حقیقتی را در این مدارک نمی بینم و ما می خواهیم شما خودتان را Associate با اینها نکنید.

سؤال : این خبیرخان بعد هم جلوی کنگره هم رفت مثل اینکه.

آقای اردلان : بله، جلوی کنگره رفت و فلان هم کرد و اینها ولی خوب همین طور که عرض کردم چون اولش چیزی نبود بجائی هم نرسید.

سؤال : این چه شد خودش بعداً.

اردلان : خودش من دیگر هیچ خبری ازش نداشتم می دانم رفت نیویورک و دیگر هم دیس آپیر شد دیگر من از سال های ۷۰ دیگر چیزی ازش نشنیدم اصلاً هیچی.

سؤال : آن وقت شما حمل کردید این حرفی را معاون کندی زد به اینکه interest دارند درکنفدراسیون خود کندی که سعی کرده شما را، یعنی این را چه جوری برداشت کردید؟

آقای اردلان : برآوردم این بود که من فکر کردم اینها به جوانهای ایرانی علاقمندند و می خواهند یک المانی را با خودشان داشته باشند و نمی خواهند که این اسم و این گروه و این چیزها با یک اکپوزیشن از بین برود و علاقه و چیزشان هم این بود که من احساس می کردم نسبت به شاه اینها زیاد خیلی خوشبین نبودند و نمی خواستند یک گروهی که به اصطلاح جوان هستند و ضد شاه هستند و یعنی ضد این این (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

سؤال : می فرمودید.

آقای اردلان : این مسئله و خیلی خیلی رویش تاکید دارم از اینکه جنبش دانشجویی ایران از ابتداء یک جنبش ضدسلطنت نبود حتی در ۷۹ هم جنبش ضدسلطنت نبود. جنبش ضد دیکتاتوری بود، مبارزه دانشجویان ایرانی از اولش برای استقرار یک جامعه یک حکومت مشروطه سلطنتی بود که پادشاه باید سلطنت بکند نه حکومت.

سؤال : این را شما مطرح می کردید به همین صورت.

آقای اردلان : تمام مدت.

سؤال : مثلاً با توده ایها اینها چطور بودند درحقیقت.

آقای اردلان : توده ایها که اصلاً مخالفش بودند توده ایها که اصلاً صحبتی نمی کردیم من راجع به المان های ملی صحبت می کنم تا، حتی وقتی که در ۷۹ انقلاب ایران انجام شد تا آخرین لحظاتهش یعنی بعد از اینکه شاه هم رفت مسئله، مسئله پادشاهی مطرح نبود که شاه دوباره برود ولی راجع به مشروطیت صحبت نبود که مشروطیت و کسی صحبت از مشروطیت که مشروطیت باید برود این بود وقتی که خمینی بر خر مراد سوار شد و دیگر همه را المینه کرد خوب مسئله مسئله جمهوری اسلامی و فلان و اینها را مطرح کرد ولی مبارزه ایران، مبارزه دانشجویان ایرانی در تمام این مدت، مبارزه این بود که بایستی یک رژیم مشروطه سلطنتی که در آن حکومت پادشاه، همه بچه هائی که مثلاً سوئد را می دیدند، انگلستان را می دیدند، بلژیک را می دیدند. . .

سؤال : توی اروپا قویتر بود تا اینجا.

آقای اردلان : کاملاً. بلژیک را می دیدند یک همچین پترنی را برای خودشان چیز می کردند پادشاه Executive power اکزکوتیو پاور را می خواستید در اختیار نمایندگان منتخب مردم باشند قوه.

سؤال : آنوقت شما این همین به پیوست اینها که می گفتید رابطه تان با این ماند تا وقتی که جان کندی کشته شد.

آقای اردلان : نه ما دیگر اصلاً تماسی بعد از آن نداشتیم.

سؤال : بعد از آن سعی نکردند اذیت بکنند یا سر پاسپورت immigration .

آقای اردلان : تنها کاری که مسئله تنها چیزی بود اینکه دو Case مختلف که مربوط به دانشجویان ایرانی بود یکی مال آقای قطب زاده و آقای فاطمی دیگر روی مسئله ایشان دیگر مطرح نشد.

سؤال : حتی بعد از اینکه کنده رفت.

آقای اردلان : یعنی immigration اذیت میکرد اینها ولی اینکه اینها را deport بکند و فلان بکند اینها ولی علیه هیچ دانشجوی ایرانی طبیعتاً در این مدت انجام نشد.

سؤال : خوب وقتی ما رسیدیم به آن مقطعی که شما داشتید می گفتید که رهبری آمد به امریکا بعد از اجلاس دوم درلوازن که گفتید این دونفر را هم این مشکلات را داشتند آنوقت از آن بیعد چه شد یعنی به سمت اجلاسهای بعدی.

آقای اردلان : درکنفدراسیون اول، فقط می توانم سال دوم که به اصطلاح سال ۶۲ تا ۶۳ باشد از ژانویه ۶۲ تا ژانویه ۶۳، دوباره که مسئولیت ما را داشتیم فعالیت های دانشجویی در همین حالت ادامه داشت فقط یک مشکل بزرگ ایجاد شد و این بود که درایران تحولی که اتفاق افتاد اینکه تقریباً فعالیت جبهه ملی دوباره از هم پاشیده شد. دو عامل اساسی در اینجا وجود داشت یکی اینکه، بحث تازه ای را باز می کنیم یکی اینکه در این سال حکومت امینی سقوط کرد، شاه قدرت بیشتری را گرفت، در افراد جبهه ملی خیلی دیسلوژن شدند خیلی ناراحت شدند. تکه تکه شدند، نقش آقای دکتر مصدق خیلی مهم است . . . آقای دکتر مصدق هنوز حیات داشتند و یک المانهای خاصی با آقای دکتر مصدق در احمد آباد تماس داشتند همانطور که اول خدمتتان عرض کردم خانواده و اعضاء خانواده شان یکی از این افراد آقائی بود بنام آقای هدایت الله متین دفتری این هدایت الله متین دفتری ارتباط خیلی نزدیک با آن و همیشه خودش می خواست یک جایی برای خودش در این جریان داشته باشد در انتخاباتی که.

سؤال : آن موقع جوان بود یعنی همسن های خودشماها بود.

آقای اردلان : از من یک کمی بزرگتره.

سؤال : ولی دراروپا نبود برگشته بود به ایران.

آقای اردلان : بله درایران بود. هدایت الله متین دفتری خیلی دوست داشت که محلی از اعراب باشد همیشه، خانمش هم خیلی تحریکش می کرد که عامل اساسی تری باشد، این با دکتر مصدق تماس گرفته بود و آقای دکتر مصدق یک نامه ای برداشته بودند نوشته بودند که درحقیقت تازمانی که من هستم جبهه ملی منم.

سؤال : این نامه را متین دفتری آورده بود بیرون.

آقای اردلان : آقای متین دفتری این را آورده بود بیرون و تقریباً آقای صالح، آقای صدیقی، آقای سنجابی، که اینها به اصطلاح در رهبری جبهه ملی بودند که منتخب کنگره ۱۳۴۲ بودند خیلی خیلی از این جریان ناراحت شده بودند بطوریکه مرحوم صالح رفت اصلاً توی خانه اش نشست.

سؤال : اللهميار صالح.

آقای اردلان : دیگران هم همین طور، مرحوم کاظمی اینها همه.

سؤال : یعنی حرف نامه این بود که دستورات باید از احمد آباد. . .

آقای اردلان : از احمد آباد، صادر بشود. اینها می گفتند نخیر باید دستورات دستجمعی و ما مقام دکتر مصدق را خیلی ارجح می دانیم مقام دکتر مصدق تا آخرین لحظات زندگیش تا دقیقه چیز در رهبری جبهه ملی هست، ولی ایشان دور از صحنه هستند، بنابراین ایشان که فردی که فقط به توسط افراد مختلفی می تواند نظرهائی بدهد نمی تواند در مورد مسائل مملکتی نظر کلی بدهد، برای اینکه شما همیشه درحالت. . .

سؤال : انزوا بودید .

آقای اردلان : انزوا بودید و هستید و هیچ نوع تماسی هم ندارید و بنابراین نمی‌توانید شما بایستی نظر جمع همه آقایان آذر و اینها .

سؤال : این نامه پخش شد یا فقط به رهبری داده شد .

آقای اردلان : نخیر پخش شد، همین آقای متین دفتری این نامه را به مقدار زیاد پخش کرد و خود همین جریان .

سؤال: این به این دلیل بود که آنوقت این متین دفتری را بعنوان رابط بهش قدرت زیاد میداد .

آقای اردلان : بله، بله ، یکی دیگر اینکه آقای متین دفتری شروع کرد با آقای بازرگان و اینها لاس زدن و یک نامه دیگری برداشت آورد که آقای بازرگان اینها حمایت می‌کرد که درحقیقت . . .

سؤال : یعنی هیچ جای شکی نبود که این نامه‌ها واقعاً آقای دکتر مصدق نوشته یا مسئله ای که . . .

آقای اردلان : بله ، روتنتیک بود ولی خوب ببینید دکتر مصدق در اواخر عمرش هرکسی بهر حال در یک سنی که میرسد خیلی . . . می‌شود نسبت به چیز اولاً خیلی دکتر مصدق از نظر شخصیتی، حالا خاطرات دوستان دیگرش را که می‌توانید بخوانید ببینید، خیلی آدمی بود خودپرست می‌خواست همیشه مطرح باشد و فکر می‌کرد که اینها دارند کنارش می‌گذارند درحالی‌که همچین چیزی وجود نداشت، ولی آنطوری که آقای متین دفتری و دیگران بهش وانمود می‌کردند اینکه آنها دوستان شما نیستند دوستان واقعی شما آقای مهندس بازرگان، آقای طالقانی و اینها هستند که مبارزه می‌کنند و فحش شدیدتر میدهند و تند تر هستند و فلان و اینها، کم کم آقای متین دفتری و عده دیگر دوستان آمدند بعد از اینکه رهبری کناره‌گیری کرد آمدند جیبه ملی سوم را درست کردند، خوب همین عمل موجب شد که گروههای جیبه ملی کم کم آن چیزی

که بودند تکه تکه شدند، یک عده طرفدار آقای مهندس بازرگان به آن طرفداری رفتند یک عده آن وسطها بودند یک عده هم ماندند بطرفداری از آن شورای قدیمی، شورائی که به اصطلاح انتخاب شده بود که معتقد به دموکراسی بود ولی حرف حرف آن کسی بود که بیشتر رادیکال تر بود همیشه بین جوانها آن کسی است که رادیکالترست، در نتیجه رادیکالیزم شروع شد به نضج گرفتن، عده زیادی از جوان های دانشگاه تهران از بچه‌هایی که از این جریان از این ناراحتی‌های بین جبهه ملی اول و دوم یعنی دوم و سوم و این اختلافات داخلی اطلاع پیدا کرده بودند و رهبری قدیم را، رهبری که صدیقی و سنجایی نمیدانم صالح و اینها داشتند می‌دیدند و آنها دیگر فعالیت علنی نمی‌توانند بکنند و دولت شدید جلویشان را گرفته، آمدند شروع کردند به حاد شدن و گفتند نه شما نه شما ما خودمان می‌آئیم و این عده زیادی از جوانانی که توی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران فعالیت می‌کردند و فعالیتی را از زعمای دیگر نمی‌دیدند آمدند خودشان شروع کردند جدا شروع به فعالیت کردن. عده زیادی از مثلاً سازمان هائی که بعد به وجود آمدند سازمان مجاهدین خلق، سازمان فدائیان و اینها همه از کسانی بودند که بنحوی از انحاء در تشکیلات سازمان دانشجویان دانشگاه تهران در سالهای ۱۳۴۲، ۱۳۴۰ فعالیت می‌کردند آن نسل که آن حالت لیبرالیزم را نمی‌توانستند موفق ببینند و معتقد به کارهای خیلی رادیکال شدند و کم کم سازمان های

سؤال : سازمانهای انقلابی پیدا شد.

آقای اردلان : سازمانهای انقلابی را ایجاد کردند که دیگر کارهای انقلابی می‌کرد.

سؤال : و شما وارد به این تحولات بودید در امریکا یا می‌دانستید مثلاً این فدائیان تشکیل شدند چریکهای مجاهدین تشکیل شدند.

آقای اردلان : بله، بله می‌دیدیم فعالیتشان را و رفلکشن شان (reflection) را می‌دیدیم.

سؤال : باهاشان تماس داشتید.

آقای اردلان : نخیر.

سؤال : یعنی آنها نماینده نمی‌فرستادند کارهایی که می‌کردند شما پروپاگاندا بکنید.

آقای اردلان : نخیر به آن معنی اصلاً فعالیت علنی تازمانی که من بودم اینها نداشتند. اینها تا سالهای ۶۸، ۶۹، ۷۰ حتی به آن معنی فعالیت داشتند اولین نمایش اینها جریان سیاهکل بود که از آنجا بیعد آنوقت شما میدانید رفلکشن‌های (reflection) دیگرشان شروع شد معمولاً خیلی گروه‌های

سؤال : شما تا کی تشریف داشتید در کنفدراسیون.

آقای اردلان : من بعد از دوره ام وقتی که سال ۶۲ تمام شد دوباره رفتم به گزارش سالیانه را این بار در لندن بود. درسومین اجلاس کنفدراسیون، بعد از جلسه چیز، سازمان جدیدی انتخاب شدند آقای ماسالی، آقای بنی صدر، دو سه نفر دیگر از دوستان انتخاب شدند به عنوان هیئت مدیره جدید سازمان در این بار از سازمانهای دانشجویی اروپا. منتهی یکجا نبودند.

سؤال : این تنش بین مذهبی و غیره و اینها توی کنفدراسیون هم بود.

آقای اردلان : کاملاً اینجا در این کنفدراسیون ظاهر شده بود.

سؤال : یعنی مثلاً بنی صدر، شریعتی.

آقای اردلان : بله کاملاً در این جریان شما می‌توانستید این رفلکشن (reflection) را خوب ببینید این عکس‌العمل‌ها را خیلی خوب ببینید. آقای بنی صدر تازه از ایران آمده بود و خیلی علاقمند بود از اینکه مطرح باشد، می‌خواست بعنوان، و در اولین اجتماع هم بعنوان سازمان دانشجویان دانشگاه تهران شرکت کرد در کنفرانس لندن من و بعد هم انتخاب شد به عنوان دبیر کنفدراسیون منتهی دو سه ماه بیشتر دوام نیاورد استعا داد و کس دیگر بجایش انتخاب کرده بودند. این داستان دیگر کنفدراسیون به آن معنی ادامه داشت من بعدش رفتم برای مسئول یک بخشی شدم بعنوان «ریسرچ این اینفورمیشن کامیشن آو اینترنشنال استیودنت کانفونس» یکسال آنجا بودم بعد یعنی البته به امریکا برگشتم و بعد از پایان لیسانس گرفته بودم رفتم به اروپا و یکسال در آنجا بودم در هلند بود مرکزش می‌گشتیم بعنوان نماینده سازمان توی آن

کنفدراسیون آن سازمان با سازمانهای دانشجویی کشورهای مختلف دنیا تماس داشتیم و بیشتر ارتباطات من با دانشجویان افریقا و دانشجویان خاورمیانه بود که سفر می‌کردیم، کمکهای محدودی بهشان میدادیم کمکهای مورآل می‌دادیم همین چیزی خدمتتان اوائل کار عرض کردم از نظر چیز مثلأ به لیبی رفتیم آن موقع لیبی در حکومت پادشاهی بود و اگر گالچرال داشتند.

سؤال : و شما کمک می‌کردید به کنفدراسیون در این شغل جدید مثلأ حالت I U S .

آقای اردلان : آن معنی کنفدراسیون را من از نظر اینکه یک فقط ایرانی بودم کمک می‌کردم نه بعنوان اینکه...

سؤال : سازمانی نبود.

آقای اردلان : نخیر سازمانی نبود.

سؤال : آنوقت شما هیچوقت برگشتید به ایران قبل از انقلاب.

آقای اردلان : من شاید یکماه قبل از انقلاب برگشتم به ایران.

سؤال : برای دفعه اول.

آقای اردلان : برای اولین بار برای امکان ندادند.

سؤال : ولی در آن فواصل دیگر فعالیت مستقیم سیاسی نمی‌کردید.

آقای اردلان : من تا به دیگر فعالیت خیلی حادی هم می‌کردم.

سؤال : تا مقطع انقلاب.

آقای اردلان : نخیر، فعالیت حاد سیاسی من واقعاً نه، من بعد رفتن به الجزیره آن دوران تازه از زندگی من رفتن به الجزیره آن موقع، باز این فصل جدیدی است که من خدمتتان عرض می‌کنم بعد از اینکه من فعالیتیم در کنفدراسیون تمام شد رفتن به الجزیره. الجزیره با کمک مرحوم دکتر شایگان.

سؤال : علی شایگان.

آقای اردلان : علی شایگان که در نیویورک بودند ما اینجا جبهه ملی را داشتیم سازمان تشکیلات . . .

سؤال : که بهتان بیس داد درالجزایر.

آقای اردلان : نخیر آن بحث دیگری است، من در کنار فعالیت‌های کنفدراسیون از ابتدای جبهه ملی، از ابتدائی که آمدم به امریکا ما در یک شورائی شرکت می‌کردیم یعنی عده‌ای کنفرانس سالیانه داشتیم به نام شورای جبهه ملی در امریکا که عده زیادی از دوستان ما در آن شرکت داشتند آقای یزدی بود آن موقع، آقای قطب زاده بود، آقای دکتر شایگان، مرحوم نقشب بود عده زیادی از دوستان دیگر که بعد بعضی‌هایشان برگشتند به ایران بعضی‌هایشان هرگز برنگشتند. مرحوم چمران بود، اینها همه افرادی بودند که توی آن شورای جبهه ملی بودند. بعد این ناراحتی‌هایی که در داخل ایران ایجاد شده بود در این فاصله البته ما هم که با آقای دکتر شایگان مرتب با دوستانمان در جبهه ملی تماس داشتند ایشان به عنوان رهبر جبهه ملی در خارج از کشور عمل می‌کردند و نماینده آنها، ولی بعد از اینکه دیگر رهبری جبهه ملی فعالیت علنی نمی‌توانست داشته باشد آقای دکتر شایگان تصمیم گرفتند که کار تازه‌ای را شروع بکنند و جبهه ملی ایران در تبعید را درست کردند که از . . . منم رفتن به الجزیره و با دولت الجزیره صحبت کردم آن موقع آقای بن بلاکه تازه یعنی کشوری بود که تازه مستقل شده بود آشنائی منم از آن زمان آشنائی بود که با مرحوم خمیستی پیدا کرده بودم خمیستی رئیس سازمان دانشجویان لوجیما بود لوجیما سازمان دانشجویان الجزیره بود که در تبعید بود در فرانسه ایشان محکوم به اعدام بودند از طرف دولت فرانسه ولی توی فرانسه و همه جا با پاسپورت‌های مختلف فعالیت می‌کرد و من خیلی، اغلب منزل دوستان من زندگی می‌کرد برای اینکه در خفا باشد و اینها و فعالیتش خیلی کارهای دوستان ما که داشتند خیلی فعالیت می‌کردند و این خیلی شیفته دوستان ایرانی ما شده بود بعد از انقلاب الجزیره بعد از اینکه در ۱۹۶۲ اینها موفق شدند استقلالشان را

گرفتند در سپتامبر همان سال آقای بن بلا آمدند به نیویورک برای اینکه پرچم الجزیره را ببرند بالا ما در آنجا با ایشان ملاقات کردیم و من با خمیستی دوباره روی سابقه گذشته ام باهاش تماس گرفتم، یک اجتماع مشترکی هم بود که اینها یکروز هم که بود، چیزی که خیلی جالب بود در اینجا این بود که یکروز از تمام هیأت‌های نمایندگی دعوت کرده بودند، از گروه‌های مختلف و از سازمان‌های مختلف و اینها برای این جشنی که به این مناسبت بود، هیئت مدیره سازمان دانشجویان امریکا را هم به عنوان نماینده ایران دعوت کرده بودند که ما رفتیم آنجا و خیلی ما را تحویل گرفت و خیلی محبت کرد و قول همه نوع کمک بما داد و بعد من از این جریان استفاده کردم و بعد از اینکه مرتبا با خمیستی در تماس بودیم بعد رفتیم به الجزایر متاسفانه در فاصله‌ای که من بروم به الجزیره آن جریان خمیستی گشته شد. خمیستی یک معلم دیوانه‌ای که عقلش را از دست داده بود و اینها همین طوری بدون هیچ نوع چیزی گرفت و کشتش با گلوله زد بعد هم او را گرفتند ولی نگذاشتنش برای اینکه ناراحتی روحی داشت. ولی من رفتم پیش بن بلا، جبهه ملی فعالیت‌های را در الجزیره شروع کرد البته فعالیتش خیلی محدود بود ولی این می‌توانست و می‌خواست این که مثل ما امیدوار بودیم که اولین پایه‌های یک فعالیت خیلی وسیعی باشد برای اینکه دولت ایران را در ایران مجبور بکنیم که از فشار داخلی خودش کم بکند.

سؤال : چند نفر بودید رفتید الجزایر.

آقای اردلان : آن موقع من تنها بودم.

سؤال : یعنی قرار بود دفتر باز بکنید.

آقای اردلان : دفتر باز کردیم ، دفتر هم خودمان باز کردیم و اینها خوب این جای نشریات را میدهیم به این و با کمک چیز و اینها ولی

سؤال : از طرف دکتر شایگان در حقیقت رابطه تان با دکتر شایگان بود یا رابطه تان مستقیم با ایران داشتید.

آقای اردلان : نخیر من هم با آنها داشتیم هم با اینها با ایران خیلی کمتر به خاطر اینکه فشار خیلی زیادتر بود من از طرف فرانسه با ایران در تماس داشتم برای اینکه با الجزیره آن موقع اینها رابطه سیاسی نداشتند

بعدها که رابطه سیاسی برقرار کردند و اینها دیگر من دفترم را محدود کردم بعد هم آمدم من تا یکسال ونیم توی این فعالیتها بودم، ۶۷ برگشتم به امریکا دیگر رفتم دنبال کار مسترم را گرفتم بعد هم پی اچ دی را گرفتم.

سؤال : دیگر تماسهای مستقیم آن جوری با کنفدراسیون نداشتید.

آقای اردلان : نه به آن معنی برای اینکه، آها در این سالهای هم البته در اجتماعات سالانه کنفدراسیون در این فاصله شرکت می کردم.

سؤال : ولی نه به عنوان حاد.

آقای اردلان : اصلاً نه اصلاً به عنوان . . .

سؤال : ولی خاطره ای دارید در این سالهای آخری که رفتید کنفدراسیون اینطور متمایل به چپ تر شده بود.

آقای اردلان : اصلاً از سال های ۶۵ بیعد که دیگر اصلاً من نمی توانستم خودم را آیدن تیفای بکنم با آن آرمان ها، برای اینکه گروه ها تقسیم شده بودند و چپی هم خودشان را چندین گروه کردند و ایلمانهای جبهه ملی چندین گروه. گروه های مذهبی، اینقدر گروه بندی شده بود که آدم حالت تهوع بهش دست می داد.

سؤال : ولی چطور شد با وصف اینطور تشتت این سازمانها خود سازمان از وسط نشکافت.

آقای اردلان : سازمان تکه تکه شد قربان چطور نشد.

سؤال : فقط این آمبرلا ماند درحقیقت.

آقای اردلان : بله، تکه تکه شد در اینجا مثلاً آخرین خاطراتم را بهتان بگویم موقعی که در سال ۱۹۷۸ بود

۴۷ فرج اردلان

موقع آخرین سفر شاه به امریکا در ۱۹۷۷، یازده گروه مختلف فقط نمی توانستند تصمیم بگیرند که یک سازمان از پلیس تقاضای تظاهرات بکنند یازده سازمان مختلف درخواست permit برای تظاهرات ضدشاه گرفته بودند که حتی اینها اینقدر باهم مخالف بودند یکی از بزرگترینشان سازمان احیاء بود که بکلی پراکنده شد گروه های فعال خلق بودند اینها مجاهدین بودند گروههای دیگر بودند اینها هرکدامشان برای خودشان رفته بودند اجازه گرفته بودند و هرکدام جدا جدا در محل خودشان فعالیت می کردند.

سؤال : آنوقت شما بعد از انقلاب یک مقداری مدتی با دکتر امینی فعالیت داشتید.

آقای اردلان : من بعد از انقلاب بعد از امینی رفتم به ایران وقتی که رفتم به ایران آقای دکتر سنجابی دوباره مرا دعوت کردند رفتم.

سؤال : آن موقع ایشان وزیر خارجه بودند.

آقای اردلان : ایشان هیچ نبودند ایشان فقط در رهبری جبهه ملی بودند.

سؤال : آنموقعی که شما برگشتید.

آقای اردلان : من برگشتم به ایران و حکومت هم حکومت آقای ازهاری بود یعنی سه چهار روز حکومت آقای ازهاری بود من وارد فرودگاه تهران شدم حقیقت هم فکر می کردم که مرا بگیرند ولی قبلاً چند نفر از دوستان صحبت کرده بودند و اینها وقتی که ما رفتیم یک مقداری فقط ما را توی فرودگاه معطل کردند بعد هم گفتند بروید برای اینکه آنقدر دیگر خر تو خر شده بود فکر نمی کنم که کسی . . . من رفتم حتی ۴۸ ساعتی هم خودم را نشان ندادم بروم پیش خانواده ام و اینها از طرف دوستان و اینها بعد تلفن کردم برای اینکه هنوز نمی دانستم اوضاع را ازهاری که رفت و حکومت بختیار که آمد روی کار من آنوقت رفتم . . . دیگر دیدم که نه بختیار، بهر حال شناس بود، رفتم منزل و بعد دیگر بعد از نزدیک ۲۰ سال می توانستم برگردم به ایران. مدتی پنج ماه و خورده ای در ایران بودم در این مدت از آن روز اول دوستانی که در ایران بودند و خوب میدانند هیچ نوع بخصوص کسانی که با من از نزدیک کار می کردند از روز اول فکر می کردند که این جریان بقائی نخواهد داشت، یعنی وقتی رفتم جریان جبهه ملی را بکلی متزلزل دیدم .

سؤال : جبهه ملی آن موقع دست کی بود. متین دفتری آنها سوا شده بودند.

آقای اردلان : بله عرض کردم آنها دیگر خوب تکه تکه شده بودند همه این تکه تکه ایها ادامه داشت واقعاً یک سازمان وحدت، جبهه ملی آن چیزی که بود فقط اسم بود.

سؤال : آن موقع که شما برگشتید نظر راجع به تصمیم دکتر سنجابی آن موقع نخست وزیری را قبول نکرد هیچ بازتابی چیزی داشت.

آقای اردلان : بازتابش خیلی مثبت بود آن موقع حالا هرکسی می خواهد چیز بکند و اینها بازتابش خیلی . . .

سؤال : بعضی ها مثلاً مثل پسرهای دکترشایگان و اینها همزمان با شما آمدند.

آقای اردلان : پسر دکتر شایگان بعد از من آمد بعد ماند و بعد هم گرفتندش.

سؤال : مثل اینکه هنوز هم در زندان است.

آقای اردلان : هنوز هم فکر می کنم زندان است.

سؤال : آن وقت شما کی تصمیم گرفتید که دوباره بیرون بیائید از ایران.

آقای اردلان : من فکر می کنم آخرهای ماه اردیبهشت یا خرداد آن سال بود.

سؤال : پس مدت زیادی نماندید.

آقای اردلان : پنج ماه ونیم بیشتر نبودم درایران علتش هم این بود من توی دانشگاه کار می کردم من فقط برای یک سیمستر آف گرفته بودم بعد برای کورسهای تابستانی برمی گشتم آن مدتی هم که بود خیلی علاقه

داشتم که بمانم و شرایط ایجاب می‌کرد که میمانم و خوب اینجا هم استعفا میدادم، ولی متأسفانه از روز اول من آخوندها را چنان در قدرت دیدم و چنان در کنترل دیدم و بعد عوامل چپ را چنان می‌دیدم که چوب لای چرخ می‌گذارند و اذیت می‌کنند و چیز می‌کنند.

سؤال : که سابقه آنهایی که باهاشان در کنفدراسیون داشتید.

آقای اردلان : بله، موفقیتی هم در آن جریان نمی‌دیدم، در حقیقت بیشتر نه از چپی‌ها می‌ترسیدم بلکه از المانهای دست راستی و المانهای به اصطلاح مذهبی خیلی فکر می‌کردم که . . .

سؤال : آن وقت چطور شد که در پاریس ماندگار شدید وارد فعالیت سیاسی شدید بجای اینکه

آقای اردلان : نه آن بعدش هست دو سال بعدش آمدم به آمریکا بعد از این که مدتی با آقای دکتر سنجابی توی وزارت خارجه فعالیت می‌کردم البته نه پوزیشن چیزی بهیچوجه من قبول نکردم برای اینکه کار دانشگاهی داشتم.

سؤال : Advisor بودید در حقیقت.

آقای اردلان : بله رل Advisor داشتم با ایشان بودم تا آخرین روزهایی که ایشان استعفا دادند وقتی هم استعفا دادند من حتی ۷، ۸ روزی ماندم برای اینکه آقای مهندس بازرگان گفتند بمانید تا کسی بیاید ولی روزی که شنیدم یزدی می‌آید همانروز بساطم را جمع کردم آمدم.

سؤال : شما با ایشان آشنا بودید.

آقای اردلان : آشنا بودم خیلی هم باهم در اینجا چیز بودیم ولی روی همین داستانهای چیز چون میدانستم مار خوش خط و خالی است آمدم بیرون و من هیچوقت او را آدم مثبتی ندیده بودم و روی جریاناتی هم که تمام مدتی که آنجا بودیم جز خرابکاری و جز کلک چیزی ازش ندیدم مرتب کوشش می‌کرد از اینکه خرده حسابهای گذشته را تصفیه کند با افراد مختلف با گروههای مختلف، من از این روشش هیچ خوشم نمی‌آمد

در دورانی که مثلاً بودم مرتب خوب اختلافاتی که در اینجا اتفاق افتاده بود همان چیزی که خدمتان عرض کردم این بعنوان المان مذهبی از اینجا دیگر بکلی کنار کشیده و رفت، یک چیزی که خیلی ناراحت شده بود از این جریان و شاید به حق هم باشد، من از این که ایشان چیز هستند آشنا بودم، باهانش، برای اینکه ایشان سیتیزن امریکا هستند، می‌دانستم راجع بهشان و این خیلی ناراحت بود و من طرقتش را میدانستم چه جوری میشود یکی را پیدا کرد از اینکه یک کسی هست یا نیست تماس گرفتم با دوستانم در امریکا رفتم دنبال کار بلافاصله مدارکش را تهیه کردند فرستادند برایم تهران بهشان گفته بودند که مدارک را از طرف دولت نفرستید از طرف وزارت خارجه نفرستید برای اینکه اینها جلوییش را می‌گیرند، فرستادند و مدارک رسید به تهران منم درتهران آنها را دادم به یکی دوتا روزنامه پخش کردند منتشرکردند این خیلی ناراحت بود.

سؤال : فهمید شما آوردید.

آقای اردلان : بعدش فهمید بعد بلافاصله که چیز کرده بود مرا ممنوع الخروج کرده بود من که کوچکترین مقامی در رژیم سابق نداشتم دیناری از دولت هرگز پول نگرفته بودم و اینها برای من چهار پنج بار من به فرودگاه آمدم و هربار که معمولاً پاسپورتم را باید به نخست وزیری میدادید و از آنجا می‌گرفتم اجازه خروج مرا ندادند.

سؤال : و چطور شد بالاخره .

آقای اردلان : و ایشان هم باید میداد بالاخره رفتم پیش مهندس بازرگان و دوستی داشتم آنجا آقای اسمش یادم رفته الان هم توی زندان است.

سؤال : آقای امیرانتظام.

آقای اردلان : امیرانتظام. رفتم پیش آقای امیرانتظام گفتم آقا داستان چه هست آقای امیر انتظام خیلی دوست داشت که وزیر خارجه بشود وقتی این وزیر خارجه شد او خیلی ناراحت بود از این و از این کارهای انتقامجویانه یزدی هم همیشه انتقاد می‌کرد و ناراحت بود آن مدتی که من بودم باهانشان و خیلی علاقمند بود

وقتی که رفتم پیش او او هم گفت خودم مسئله را جَل می‌کنم به‌رحال آخرین بار من رفتم و آمدم بیرون دیگر من تماسی آن چنانی نداشتم و بعدش هم داستانهائی که اتفاق افتاد یکی بعد از این بود که تمام آن قولیهائی را که داده بودند هیچکدام عمل نکردند، مجلس مؤسسانی تشکیل نشد، باوجود اینکه قولش را داده بودند. یکی بعد از دیگری حوادثی اتفاق افتاد که به اینجا کشید ولی راجع به سؤالی که فرمودید راجع به اینکه چه جوری من توی خارج از کشور، بعد من بعد از اینکه برگشتم باز من یکسال و خورده‌ای در دانشگاه بودم، بعد یک بورس یکساله گرفتم آمدم واشنگتن یکسال هم در واشنگتن بودم بعد در این فاصله آقای دکتر امینی آن داستان آشتی ملی را راه انداخت وقتی مسئله آشتی ملی را راه انداختند دوست من آقای دکتر فاطمی با ایشان همکاری نزدیکی را شروع کردند.

سؤال : ایشان هم تمام آن سالهائی که شما دیگر از کنفدراسیون آمدید بیرون.

آقای اردلان : هر دو رفتیم باهم درس میدادیم.

سؤال : یعنی دیگر ایشان هم مثل شما بود.

آقای اردلان : مثل من بود.

سؤال : می‌فرمودید.

آقای اردلان : حالا ایشان زودتر رفتند در چیز ایشان با یکی دوسالی زودتر از من رفتند. ایشان رفتند به اوهایو شروع کردند به درس دادن و بعد هم من سه سال بعدش به‌شان پیوستم که بعد همانجا ماندم درسم را خواندم.

سؤال : این در اوهایو استیت بود.

آقای اردلان : در یونیورسیتی اوکران، همانجا ماندم و درسم را تمام کردم بعد هم آنجا شروع کردم به تدریس کردن دیگر تدریس می‌کردم تا سال ۸۱ بعد از اینکه آقای فاطمی که آمدند واشنگتن گفتند ما یک

همچین تشکیلاتی درست کردیم و اینها فلان و اینها می خواهیم گروه های مختلف را باهم دور هم جمع بکنیم با دیدهای مختلف سیاسی آقای دکتر امینی خیلی مایلند که شما بیائید.

سؤال : حالا شما خاطره خاصی دارید از دوران فعالیت دکتر امینی.

آقای اردلان : والله فعالیت دوران دکتر امینی اولش خیلی مثبت بود خیلی خیلی خوب بود ولی بزرگترین چیزی که من ازش دارم اینست که وقتی که جهت گرفت یعنی یک جهته حالت یک فرم خاصی را میخواست گرفت و با دست راستی ترین المان های فعال توی خارج کشور حالت competition پیدا کرد، حالت مسابقه پیدا کرد که کدامشان بیشتر مجیز پادشاه را می گویند، یک کمی هم به پرستیژ دکتر امینی لطمه زد و هم اینکه موفقیت بزرگی را بطورکلی درجبهه جبهه و آرمانهای کلی بوجود نیآورد. بنظر من گروههای سلطنت طلب بایستی راه خودشان میرفتند، گروههای مادری راه خودشان را میرفتند و هرکدامشان. وقتی که آمدند جبهه نجات از آن حالت داد المانهای به اصطلاح میانه رو ماده رو و فلان و اینها همه از دور کشیدند و یک سازمانی بود با اسامی و زیاد چیز نشد و بعد هم این اواخر متأسفانه نزاع های داخلی و مشکلات موجب شد که با عدم موفقیت روبرو بشود. بعد هم آقای گنجی که تشریف آوردند به اروپا دیگر فاتحه جبهه نجات را خواندند. چون هیچ نوع توافق فکری بین دکتر امینی که پایه گزار جبهه نجات و آن داستان آشتی ملی و دید و گفتار و کردار آقای گنجی نبود.

سؤال : چرا مستلزم بود که آقای گنجی بیایند آنجا یعنی اینکه سازمان دولتی نبود سازمان خودشان را باز کنند این سازمان بماند.

آقای اردلان : خوب همین داستان همین جا بود، آقای امینی جبهه نجات را داشت بعلت اختلافاتی که بود اینها دنبال یک دبیر بودند آقای فاطمی هم استعفا کرده بودند رفته بودند بیرون منتظر بودند که دبیر تازه ای را انتخاب بکنند برای این کار دنبال دبیر می گشتند آقای دکتر گنجی را آقای دکتر امینی دعوت کردند برای همکاری، وقتی آقای دکتر گنجی آمدند خود آقای گنجی بساط کودتای تازه ای را ریختند و شروع کردند اول نساختن با آقای دکتر امینی بعد هم وقتی که موفق نشدند از این که کاری بکنند گروه درفش کاپوینی را که سازمانی بود که در اینجا باهاشان فعالیت می کردند و بعنوان . . . تمام امکانات جبهه نجات را در اختیار گرفتند دفتر و به اصطلاح چیزهایی که داشتند.

سؤال : خوب آقای اردلان خیلی متشکر مصاحبه خوبی بود خیلی ممنون.

آقای اردلان : متشکرم . انشاءالله که با موفقیت من همیشه آرزوی موفقیت شما را می‌کنم درآینده هم هرامری
وکاری داشته باشید با کمال میل دراختیارتان هستم.

سؤال : قربان شما.

Foundation for Iranian Studies

Program of Oral History